

روزی نشست بر پاره‌سنگی
با انگشتانی گره کرده در زیر چانه‌اش
و خیره نگاهی تا بی انتها

آرام آرام شرارِ وسوسه‌ای در رگ‌هایش دوید
و هُرم قدرتی سترگ، ساق‌های بی قرارش را در هم نوردید

ناگاه به پا خاست
و گام در راهی نهاد
بی انتها

- انسان را می‌گویم -

او ناچار رفتن بود و یافتن

شاید به این امید که روزی، بر فراز قلّه دریافتن، پاتابه وا کند و یله بر چارطاق نیلی چرخ دهد.

تقدیم به شما

و همه کسانی که

برای «یافتن»

راهی جز «دریافتن» نمی‌شناسند



سرشناسه: سبّطی، هامون، ۱۳۵۲ -

عنوان و نام پدیدآور: چهار فصل علوم و فنون، تناسب مفهومی، پدیدآورنده: هامون سبّطی

مشخصات نشر: تهران: دریافت، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۳۲۴ص.:

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۳-۶۲-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپای مختصر

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۵۶۴۸۷



چهار فصل علوم و فنون

تناسب مفهومی

پدیدآورنده: دکتر هامون سبّطی

ناشر: نشر دریافت

طراح و صفحه‌آرا: نرگس عموتقی

طراح جلد: ایمان خاکسار

ناظر چاپ: سعید حیدری

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۳-۶۲-۱

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۴۰۲

شمارگان: ؟؟؟؟

قیمت: ؟؟؟؟ تومان

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۰۳۹۲

نشانی اینترنتی: www.Daryaftpub.com

پست الکترونیک: daryaftpub@gmail.com



حق چاپ و نشر این کتاب متعلق به ناشر بوده و هرگونه کپی یا نقل مطالب بدون اجازه‌ی ناشر پیگرد قانونی دارد.



تقدیم به همسران ما که در سطر سطر این کتاب هم نفسم بود.

معرفی کتاب

معرفی کتاب

شناخت درست واژه‌ها از نظر گاه نگارش و خوانش، شناخت جمله‌ها و نحوه‌ی سامان‌دهی آن‌ها برای ادراک معنا و واژه‌های کلیدی متن بخش‌های سه‌گانه نخستین فصل کتاب را تشکیل می‌دهند.

در فصل دوم چگونگی معنا کردن ابیات مطرح شده است که شامل سه بخش مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه، ادبیات غنایی عارفانه و ادبیات تعلیمی است. گفتنی است که عمده‌ی مثال‌ها از متون درسی زبان و ادبیات انتخاب شده‌اند که در کنکور راهنما و راه‌گشای دانش‌آموزان خواهد بود. فصل سوم کتاب دوره و آزمون است و فرصتی تا دانش‌آموزان نمونه‌های آزمون را بر اساس آموخته‌های دو فصل قبلی پاسخ دهند. این نمونه‌ها همگی از کنکور سال‌های گذشته انتخاب شده‌اند. نثر کتاب روان، زیبا، شیرین و طنزآمیز است و در نتیجه می‌توان این کتاب را لاجرم نوشتید!

بدخوانی متن - شعر یا نثر - سرگردانی در معنا یا تارسایی معنا را سبب می‌شود و درست‌خوانی هیری است که گذشته از التذاد موسیقایی، راه را برای درک معنا هموار می‌کند. رساخوانی، زیبایی‌خوانی و رواخوانی متن به‌ویژه در کلاس‌های درس ادبیات، دیران عزیز را از توضیحات فراوان و گاه ابهام‌افزین رهایی می‌بخشد و همین است که از بایسته‌ترین آموزش‌ها یاد دادن شیوه‌های درست متن‌خوانی و به‌ویژه استفاده از عناصر زیر زنجیری زبان در خوانش متن است. کتاب «تالیف مفهومی و فرات معنایی» تکاپویی ستودنی و هوشمندانه در این راه است. دکتر هامون سبطی، که سال‌هاست هم و غم خویش را مصروف ادبیات بارور و گشای این سرزمین دانسته است، نخستین گام را در «روش‌شناسی» متن‌خوانی برداشته است.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است. در نخستین فصل روش درست‌خوانی بیت‌ها و سروده‌ها آموزش داده شده و نویسنده با طرح مثال‌های فراوان بدخوانی ابیات را هشدار و ابطار داده و شیوه‌ی درست‌خوانی شعر و معنا کردن آن را روشن ساخته است.

اداد فراوان
در
پس
مانعی
دهای
جزء
ناید
دایر
مید
حت
جمع

درباره این کتاب و روش مطالعه آن

این کتاب، سنگ بنای آموزش زبان و ادبیات فارسی در مفهوم گسترده آن است. برای پاسخ گفتن به پرسش‌های درک ادبی (قلمرو ادبی)، آرایه‌های ادبی (قلمرو فکری)، وزن‌شناسی (عروض) و دستور و املاي واژه‌ها (قلمرو زبانی)، آشنایی با آموزش‌ها و نکته‌های این کتاب شرط لازم و اساسی برای هر دانش‌آموز و داوطلب کنکور بوده و هست؛ به‌ویژه برای دانش‌آموزان رشته علوم انسانی.

فصل اول این کتاب حکایتی دارد و باید صمیمانه بگوییم که فکر نگارش آن، ابتدا برایمان آرمانی و دور از دست می‌نمود. در این فصل، برای اولین بار - دست کم تا آن جا که من اطلاع دارم - اصول خوانش درست شعر، به همراه نکته‌ها و ریزه کاری‌های آن، تعیین، دسته‌بندی و آموزش داده شده است؛ از همین رو، این کتاب نه تنها برای دانش‌آموزان و داوطلبان ورود به دانشگاه، بلکه برای دانش‌جویان زبان و ادبیات فارسی، هنرمندان، خوانندگان، سخنرانان و هر ایرانی که بخواهد با ادبیات زیبای سرزمینش آشنا شود و از آن بهره ببرد، سودمند است. البته شکی ندارم که گفتنی‌ها در این باره فراوان است و یافته‌ها و اندوخته‌های من بسیار مختصر؛ بنابراین چشم امیدم به شما خوانندگان عزیز، همکاران گرامی و فرهیختگان و ادب‌دوستان بزرگوار است تا یاری‌ام کنید و دیدگاه‌ها و دریافته‌های خود را از من دریغ ندرید.

این کتاب از چهار فصل تشکیل شده است: همان گونه که پیش‌تر آمد، در **فصل نخست** روش خواندن درست بیت‌ها و شعرها، آرام‌آرام آموزش داده شده است و از آن جا که مطمئناً یکی از مشکلات بزرگ شما در رویارویی با بیت‌های خارج از کتاب، دشواری خواندن آن بیت‌هاست، از شما می‌خواهم که فصل اول این کتاب را با دقت و بیشتر از سایر فصل‌ها مطالعه کنید و مطمئن باشید که در پایان این فصل، اگر مشکلاتتان برطرف نشده باشد، دست کم خیلی کم‌رنگ‌تر خواهد بود.

فصل دوم، شیوه معناکردن بیت‌ها و پیدا کردن تناسب مفهومی (قرابت معنایی) را بین چند بیت، آموزش می‌دهد. کمی سخت است که روش کارمان را در این فصل برایتان توضیح دهم و بهتر است که قدری صبر کنید تا خودتان در فصل دوم با این روش آشنا شوید. (اما اگر خیلی عجله دارید می‌توانید به مقدمه فصل دوم مراجعه کنید.) این فصل از سه بخش تشکیل شده است که شما را با مفهوم‌های رایج در ادبیات عاشقانه، عارفانه و تعلیمی آشنا می‌کند. در پایان هر بخش، مجموعه‌ای از پرسش‌های چهارگزینه‌ای با پاسخ‌های تحلیلی و تفهیمی آمده است، تا هم مطالب آن بخش برایتان دوره شود هم با نکته‌های خاصی که اغلب در تست‌ها مطرح می‌شود، آشنا شوید.

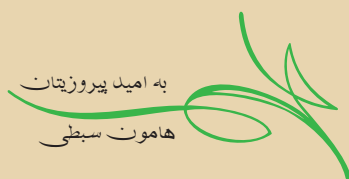
فصل سوم، به بررسی بیت‌ها و عبارات‌های مهم و سؤال‌خیز در سه کتاب علوم و فنون ادبی ۱، ۲ و ۳، به ترتیب درس‌ها می‌پردازد. هر بیت یا متن در قالب یک تست به چالش کشیده می‌شود و در پاسخ تست، مطالب دو فصل قبل دوره و اگر نیاز باشد نکته و مطلب تازه‌ای آموزش داده می‌شود.

بسیاری از بیت‌ها و تست‌های مطرح شده در این فصل، نو و ابتکاری است و می‌توان منتظر مطرح شدن آن‌ها در آزمون‌های پیش‌رو بود.

فصل چهارم، شامل بسته‌های پنج‌تایی از تست‌های سنجشی است، دقیقاً همانند تست‌های آزمون سراسری. اغلب این تست‌ها تألیفی و نونگاشت هستند؛ البته مجموعه کاملی از تست‌های طرح شده در آزمون سراسری سال‌های قبل تا کنکور امسال، در ادامه تست‌های تألیفی گردآوری شده است.

در سراسر این کتاب تلاش کرده‌ام که صمیمانه در کنار شما باشم و تنهایتان نگذارم؛ امیدوارم که شما هم، هنگام خواندن این کتاب با من همراهی کنید و پیشنهادهای و انتقادهای خود را با من در میان بگذارید.

به امید پیروزی‌تان
هامون سبطی



توضیح: در متن این کتاب، پیش از هر بیت، یک لوزی خالی آمده است. اگر شما در همان اولین برخورد با یک بیت، از عهده خواندن و معناکردن آن برآمدید، آن را پر کنید و اگر نه، این کار را به زمان دوره و مطالعه دوباره کتاب واگذارید. (می‌توانید از چند رنگ متفاوت نیز استفاده کنید که هر رنگ برای شما معنای ویژه‌ای داشته باشد و ...)

لطفاً و حتماً مطالعه این کتاب را از فصل اولش آغاز کنید.

فصل اول: چگونه بیت‌ها را بخوانیم!؟

۱۳

بخش ۱: شناخت واژه‌ها

- ۱. درست خواندن واژه‌ها. ۱۳
- ۲. توجه به کاربردهای «ی». ۲۲
- ۳. درنگ یا کسره؟. ۲۴
- ۴. سرهم خواندن. ۳۰

۳۵

بخش ۲: شناخت جمله‌ها

- ۱. حذف اجزای جمله. ۳۵
- ۲. جمله نامرتب. ۳۷
- ۳. فاصله افتادن بین هم‌پایه‌ها. ۴۰
- ۴. پیوستگی دو مصراع. ۴۱
- ۵. جابه‌جایی مصراع‌ها. ۴۴
- ۶. پیوستگی بیت‌ها (بیت‌های موقوف‌المعانی). ۴۴
- ۷. حذف «اگر». ۴۶
- ۸. جمله پرسشی منفی (استفهام انکاری). ۴۷
- ۹. توجه به کاربردهای «نه». ۴۸
- ۱۰. تشخیص منادا. ۵۰
- ۱۱. جابه‌جایی ضمیر پیوسته. ۵۲
- ۱۲. ضمیر پیوسته در نقش مفعول. ۵۵
- ۱۳. ضمیر پیوسته در نقش متمم. ۵۵
- ۱۴. همراه‌شدن ضمیر «م» با فعل. ۵۷
- ۱۵. «ی» استمرار. ۵۸
- ۱۶. مصدر کوتاه (مرحّم). ۵۹
- ۱۷. «را» ی حرف اضافه. ۶۱
- ۱۸. «را» ی جانشین کسره (فکّ اضافه). ۶۳
- ۱۹. دو حرف اضافه. ۶۵

۶۹

بخش ۳: واژه‌های کلیدی

- ۱. اگر. ۶۹
- ۲. کجا. ۷۰
- ۳. چون. ۷۱
- ۴. چه. ۷۳
- ۵. که. ۷۳
- ۶. و. ۷۶
- ۷. به. ۷۸
- ۸. از: به‌خاطر. ۸۰
- ۹. به‌جای: درحق. ۸۰
- ۱۰. بر = پیش = نزد = نزدیک: از نظر. ۸۱
- ۱۱. از آن = بدان: به این دلیل، به‌خاطر این. ۸۲
- ۱۲. یکی = یک. ۸۳
- ۱۳. شاید: شایسته است. ۸۴
- ۱۴. شدن: رفتن. ۸۵
- ۱۵. دانستن: توانستن. ۸۵
- ۱۶. ساختن: نواختن. ۸۶

۱۷. ساختن: قصد و آهنگ کردن. ۸۶
۱۸. ساختن: مدارا کردن، کنار آمدن. ۸۶
۱۹. گرفتن: بازخواست کردن. ۸۶
۲۰. گرفتن = درگرفتن: اثر کردن. ۸۷
۲۱. گرفتن = درگرفتن: شعله‌ور شدن، آتش انداختن. ۸۷
۲۲. نمودن: نشان دادن، به نظر رسیدن. ۸۷
۲۳. گشتن: دگرگون شدن، تبدیل شدن. ۸۸
۲۴. گشتن: روی گردان شدن، دور شدن. ۸۹
۲۵. ماندن: گذاشتن. ۸۹
۲۶. راست = یقین = حقیقت: به راستی، یقیناً، حقیقتاً. ۸۹
۲۷. سبک: تند و سریع. ۹۰
۲۸. خوب: زیبا. ۹۰
۲۹. مرغ: پرنده. ۹۰

فصل دوم: چگونه بیت‌ها را معنا کنیم؟!

۹۷

بخش ۱: مفهوم‌های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه

۱. زندگی واقعی در عاشق‌بودن است. ۹۷
۲. تنها حقیقت جهان، عشق است. ۹۸
۳. دلی که عاشق نباشد، دل نیست. ۹۸
۴. مستی عشق. ۹۹
۵. جاودانگی عشق. ۹۹
۶. رهایی‌ناپذیری عشق. ۱۰۰
۷. اسیر عشق در پی رهایی نیست. ۱۰۲
۸. حال عاشق را تنها عاشق می‌فهمد و بس. ۱۰۲
۹. عشق بیان‌کردنی نیست. ۱۰۳
۱۰. عشق پنهان‌کردنی نیست. ۱۰۴
۱۱. عشق و رسوایی. ۱۰۵
۱۲. نصیحت‌ناپذیری عاشق. ۱۰۶
۱۳. جمع‌نشدن عشق و آسودگی. ۱۰۶
۱۴. بی‌خواهی عاشق. ۱۰۷
۱۵. جمع‌نشدن عشق و پرهیزگاری. ۱۰۸
۱۶. جمع‌نشدن عشق و شکیبایی. ۱۰۸
۱۷. لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق. ۱۱۰
۱۸. امیدواری عاشق در راه عشق. ۱۱۰
۱۹. وفاداری عاشق و بی‌وفایی معشوق. ۱۱۱
۲۰. عاشق تسلیم معشوق است. ۱۱۲
۲۱. هرچه از دوست می‌رسد نیکوست. ۱۱۲
۲۲. خوش‌داشتن بیداد یار. ۱۱۳
۲۳. غم‌پرستی. ۱۱۳
۲۴. جان‌فشانی. ۱۱۴
۲۵. ناز و نیاز یار. ۱۱۵
۲۶. آن. ۱۱۵
۲۷. روی زیبا نیازی به آرایش و بیرایه ندارد. ۱۱۵
۲۸. یگانگی معشوق. ۱۱۶
۲۹. کسی از عشق یار در امان نیست. ۱۱۶
۳۰. بسیاری عاشقان یار. ۱۱۷
۳۱. دیدن روی زیبا عیب نیست. ۱۱۷
۳۲. زبان نگاه. ۱۱۸
۳۳. محو یار شدن. ۱۱۸
۳۴. رمیدن عاشق. ۱۱۸

- ۱۱۹. پیام‌رسان‌های دنیای عشق! ۳۵
- ۱۲۰. نرگس بیمار ۳۶
- ۱۲۰. اغراق در گریستن ۳۷
- ۱۲۱. غبار و توتیا ۳۸
- ۱۲۱. تشبیه گیسوی یار به زنجیر ۳۹
- ۱۲۲. تشبیه ابروی یار به محراب ۴۰
- ۱۲۳. چگونه به تست‌های تناسب مفهومی پاسخ دهیم؟ ۴۱
- ۱۲۴. پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات عاشقانه ۴۲
- ۱۲۹. پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات عاشقانه ۴۳

- ۱۳۵. ۱. اهمیت توجه به دل ۱
- ۱۳۶. ۲. دل پاک ۲
- ۱۳۶. ۳. ارزش دل شکسته ۳
- ۱۳۷. ۴. خدا در کنار ماست ۴
- ۱۳۷. ۵. وجود خدا آشکار است ۵
- ۱۳۸. ۶. جلوه خدا در پدیده‌ها ۶
- ۱۳۸. ۷. عامل همه کارهای ما خداست ۷
- ۱۳۹. ۸. وحدت وجود ۸
- ۱۴۰. ۹. از عشق زمینی به عشق آسمانی رسیدن ۹
- ۱۴۰. ۱۰. عشق مایه کمال وجود انسان است ۱۰
- ۱۴۱. ۱۱. عشق امانت الهی است ۱۱
- ۱۴۲. ۱۲. عشق مایه آفرینش انسان شد ۱۲
- ۱۴۲. ۱۳. ازلی بودن عشق ۱۳
- ۱۴۳. ۱۴. رانده شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت ۱۴
- ۱۴۵. ۱۵. تقابل عشق و عقل ۱۵
- ۱۴۶. ۱۶. تقابل تشریح و عرفان ۱۶
- ۱۴۷. ۱۷. دوری از زهد ریایی ۱۷
- ۱۴۸. ۱۸. وارستگی ۱۸
- ۱۴۹. ۱۹. برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا برید ۱۹
- ۱۴۹. ۲۰. خود را هیچ‌انگاشتن ۲۰
- ۱۵۰. ۲۱. تو خود حجاب خودی ۲۱
- ۱۵۱. ۲۲. فناء فی الله ۲۲
- ۱۵۱. ۲۳. رازداری عارفانه ۲۳
- ۱۵۲. ۲۴. بی‌توجهی به بهشت ۲۴
- ۱۵۲. ۲۵. نه دنیا نه آخرت، فقط خدا ۲۵
- ۱۵۳. ۲۶. دولت فقر ۲۶
- ۱۵۴. ۲۷. نیاز به راهنما ۲۷
- ۱۵۵. ۲۸. خوش باشی ۲۸
- ۱۵۶. ۲۹. دم‌غنیمت‌شماری ۲۹
- ۱۵۷. ۳۰. توجه به بی‌اعتباری وجود انسان ۳۰
- ۱۵۸. ۳۱. دل‌بستگی به زادگاه (ایران) ۳۱
- ۱۵۹. ۳۲. ناسازگاری روزگار با اهل هنر و دانش ۳۲
- ۱۶۰. ۳۳. چیرگی نایخردان ۳۳
- ۱۶۰. ۳۴. مردم‌گریزی ۳۴
- ۱۶۱. ۳۵. به‌سامان کردن اوضاع ۳۵
- ۱۶۱. ۳۶. دوری از تن‌آسایی و همت‌کردن برای هدف‌های بزرگ ۳۶
- ۱۶۲. پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات عارفانه ۳۷
- ۱۶۷. پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات عارفانه ۳۸

۱. آشتی‌جویی و مدارا ۱۷۲
۲. دنیا دار مکافات است. ۱۷۲
۳. تو نیکی می‌کن و در دجله انداز. ۱۷۳
۴. بدی را با خوبی پاسخ‌دادن ۱۷۳
۵. لطف و خشم، هریک به جای خود ۱۷۴
۶. با بدان بدبودن ۱۷۴
۷. ستایش دادگری و نکوهش بیدادگری ۱۷۵
۸. ستم‌ستیزی ۱۷۶
۹. درویش‌نوازی. ۱۷۶
۱۰. دوستان واقعی در سختی‌ها مشخص می‌شوند. ۱۷۷
۱۱. در نکوهش زراندوزی و خست ۱۷۸
۱۲. کار را به کاردان سپردن ۱۷۸
۱۳. دوراندیشی ۱۷۹
۱۴. در نومی‌بسی امید است. ۱۷۹
۱۵. راست‌گویی و دفاع از حقیقت ۱۸۰
۱۶. قناعت و خرسندی ۱۸۰
۱۷. مناعت و بلندطبعی (عزّت نفس) ۱۸۱
۱۸. تن‌ندادن به زندگی ذلت‌بار ۱۸۲
۱۹. فروتنی. ۱۸۲
۲۰. انتقادپذیری ۱۸۳
۲۱. پرهیز از ظاهرسازی ۱۸۳
۲۲. پرهیز از خودنمایی ۱۸۴
۲۳. اصل و نسب اهمیت ندارد. ۱۸۵
۲۴. اصالت ذات ۱۸۵
۲۵. اهمیت پرورش و تربیت. ۱۸۶
۲۶. ناپایداری و بی‌وفایی دنیا ۱۸۷
۲۷. از دست‌رفتن قدرت دنیایی ۱۸۷
۲۸. توجه به گذر سریع عمر. ۱۸۹
۲۹. حسرت بر جوانی از دست‌رفته ۱۸۹
۳۰. برجا گذاشتن نام نیک ۱۹۰
۳۱. آخرت‌اندیشی ۱۹۱
۳۲. عالم بی‌عمل، درخت بی‌ثمر است. ۱۹۲
۳۳. اندیشیده سخن‌گفتن. ۱۹۲
۳۴. سود و زیان زیان ۱۹۳
۳۵. سفارش به خاموشی (سکوت) ۱۹۴
۳۶. راز دل را بر زبان نیاوردن؛ دیوار موش دارد! ۱۹۴
۳۷. افشاگری زبان. ۱۹۵
۳۸. توجه به نشانه‌های خدا در جهان آفرینش ۱۹۶
۳۹. ناگشودنی بودن رازهای هستی ۱۹۶
۴۰. توصیف‌ناپذیری خدا ۱۹۷
۴۱. بی‌نشانی خداوند ۱۹۷
۴۲. عیب‌پوشی خدا ۱۹۸
۴۳. همه کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست. ۱۹۸
۴۴. جبرگرایی ۱۹۹
۴۵. مرگ حق است و از آن گریزی نیست. ۲۰۰
۴۶. از ماست که بر ماست. ۲۰۱
۴۷. برتری سیرت بر صورت ۲۰۱
۴۸. همه موجودات، خدا را می‌ستایند. ۲۰۲
۴۹. امید به بخشایش خدا. ۲۰۳
- پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات تعلیمی ۲۰۵
- پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات تعلیمی ۲۱۱

فصل سوم: بررسی درس به درس بیت‌ها در سه کتاب علوم و فنون ۱، ۲ و ۳

بخش ۱: بررسی تستی و مفهومی بیت‌ها و عبارات‌ها در کتاب علوم و فنون ادبی ۱

۲۱۸	ستایش + درس یکم
۲۲۱	درس دوم
۲۲۵	درس سوم
۲۲۹	درس‌های چهارم و پنجم
۲۳۱	درس ششم
۲۳۳	درس هفتم و هشتم
۲۳۵	درس نهم
۲۳۷	درس دهم و یازدهم
۲۳۹	درس دوازدهم

بخش ۲: بررسی تستی و مفهومی بیت‌ها و عبارات‌ها در کتاب علوم و فنون ادبی ۲

۲۴۵	ستایش، درس یکم
۲۴۶	درس دوم
۲۴۷	درس سوم
۲۴۹	درس‌های پنجم و ششم
۲۵۰	درس‌های هفتم و هشتم
۲۵۲	درس نهم
۲۵۴	درس‌های دهم و یازدهم
۲۵۶	درس دوازدهم

بخش ۳: بررسی تستی و مفهومی بیت‌ها و عبارات‌ها در کتاب علوم و فنون ادبی ۳

۲۶۰	نیایش + درس یکم
۲۶۱	درس دوم
۲۶۲	درس سوم
۲۶۴	درس‌های چهارم و پنجم
۲۶۶	درس ششم
۲۶۸	درس‌های هفتم، هشتم و نهم
۲۷۰	درس‌های دهم و یازدهم
۲۷۱	درس دوازدهم

فصل چهارم: تست‌های سنجشی

۲۷۵	سؤالات بسته‌های اول تا سی‌ام
۳۰۰	پاسخ‌نامه سؤالات بسته‌های اول تا سی‌ام
۳۱۲	آزمون سراسری، اختصاصی رشته انسانی، داخل ۱۴۰۰
۳۱۳	آزمون سراسری، اختصاصی رشته انسانی، خارج ۱۴۰۰
۳۱۴	آزمون سراسری، اختصاصی رشته انسانی، داخل ۱۴۰۱
۳۱۵	آزمون سراسری، اختصاصی رشته انسانی، خارج ۱۴۰۱
۳۱۶	آزمون سراسری، اختصاصی رشته انسانی، دی ۱۴۰۱
۳۱۷	آزمون سراسری داخل کشور، اختصاصی رشته انسانی، تیر ۱۴۰۲
۳۱۸	آزمون سراسری خارج از کشور، اختصاصی رشته انسانی، تیر ۱۴۰۲
۳۱۹	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، داخل ۱۴۰۰
۳۱۹	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، خارج ۱۴۰۰
۳۲۰	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، داخل ۱۴۰۱
۳۲۱	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، خارج ۱۴۰۱
۳۲۱	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، دی ۱۴۰۱
۳۲۲	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، داخل کشور، تیر ۱۴۰۲
۳۲۲	پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، خارج از کشور، تیر ۱۴۰۲

فصل اول: چگونه بیت‌ها را بخوانیم؟!





مقدمه‌ای بر فصل اول

شاید این حکایت را شنیده باشید که از افسر شکست خورده‌ای پرسیدند: «چرا در جنگ شکست خوردید؟» گفت: «به هزار و یک علت.» گفتند: «و آن هزار و یک علت؟» جواب داد: «اول این که مهماتمان تمام شده بود...» گفتند: «کافی است. هزارتای دیگرش را نمی‌خواهد بگوییم!»

در این چند سال نیز بسیار برایم پیش آمده که دانش‌آموزانم به همین شیوه کاملاً قاطع و منطقی (!) مرا- یا درواقع، خود را- خلع سلاح می‌کنند: مثلاً وقتی از آن‌ها می‌پرسم: «چرا نتوانستید به این سؤال پاسخ دهید؟» مفهوم بیت اول که مشخص است، نظیر بیت دوم را هم که سر کلاس...»، حرفم را قطع می‌کنند و می‌گویند: «آقا ما اصلاً نتوانستیم این بیت‌ها را بخوانیم!»

حُب، این مشکل کوچکی نیست؛ درست خواندن شعر، کلی فوت‌وفن دارد؛ مهارت می‌خواهد و این مهارت به دست نمی‌آید مگر با **آموزش و تمرین**؛ آموزش و تمرینی که باید در طول سال‌های تحصیلی آرام‌آرام سر کلاس‌های ادبیات حاصل شود؛ یعنی شما باید خودتان بیت‌ها و شعرها را بخوانید و معلم کمکتان کند؛ شما باید ابتدا خودتان بیت‌ها را معنی کنید و آن‌گاه معلم تصحیح و تکمیل کند و...» البته به دلایلی، متأسفانه این شیوه، شیوه رایج تدریس ادبیات در کلاس‌های درس ما نیست؛ بنابراین عجیب نیست که شما نیز مانند اغلب دانش‌آموزان از این مهارت محروم مانده باشید؛ پس وقت را هدر ندهید و با حوصله و دقت، مطالب این فصل را مطالعه کنید. در این فصل نکته‌های مهمی را که برای خواندن درست بیت‌ها به کار می‌آید، با هم بررسی می‌کنیم. مطمئناً بدون دانستن این نکته‌ها، سعی برای خواندن، معنا کردن و مقایسه کردن مفهوم بیت‌های جدید و خارج از متن کتاب درسی، کاری ست دشوار و حدوداً بی‌ثمر؛ بدون مهمات که نمی‌توانید در جنگ پیروز شوید؛ پس کمر همت ببندید و خودتان را به این دانسته‌ها مجهز کنید!

بخش ۱: شناخت واژه‌ها

۱. درست خواندن واژه‌ها

بسیاری واژه‌ها از نظر نوشتاری یکسان هستند اما تلفظ و معنای متفاوتی دارند؛ مثل «گُل» و «گِل» یا «کُند» و «کَنَد». گاهی به گمان خودمان می‌توانیم یک بیت را بخوانیم، اما هرچه بیشتر می‌خوانیم، کم‌تر می‌فهمیم! در این موارد حتماً به این نکته توجه داشته باشیم که:

نکنند یک واژه را به شیوه دیگری باید تلفظ کرد؟

برای نمونه در بیت زیر:

◆ تا به کرم خرده نگیری که من / غایبم از ذوق حضور ای صنم (علوم و فنون ادبی ۱)
سعدی
← اگر «کرم» را «کرَم» بخوانیم، معنا به چه جاهای باریکی که نمی‌کشد! اما با توجه به معنا و وزن شعر «کرم» کرم نیست، بلکه ... بله، «کَرَم» است.

معنای بیت: ای بت زیبای من، آگاه باش که من از ذوق و هیجان بودن در حضور تو، اختیار از کف داده‌ام و بر رفتار و گفتارم چندان تسلط ندارم، به کرم و بزرگواری خود بر من خرده بگیر و مرا ببخشای.
همچنین در بیت:

◆ شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آید و زود می‌گذرند (فارسی دهم)
ابن حسام خوشفی
← بعید است شاعر درباره یک «بُز» حرف زده باشد!

بله، این واژه «بُزی» نیست، بلکه برای سروسامان گرفتن معنای بیت، باید آن را «بزی» بخوانیم؛ فعل امر از مصدر زیستن. احتمالاً این جمله از متن حکایت طزاران (در کتاب فارسی دهم) را نیز به یاد دارید:
◆ طزار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در آن کوچه فروشد.

← بعید است در این جا کسی «بُز» را به گونه دیگری بخواند اما «فروشد» را همه درست نمی‌خوانند!
اگر «فرو شد» را به شیوه معمول «فروشَد» بخوانیم، با جمله منطقی و سامانمندی روبه‌رو نمی‌شویم و این نکته باید ما را به این سو برد که «فروشَد» را به شکل دیگری بخوانیم: «فرو شُد» (داخل رفت) بهتر نیست؟
توجه به چنین نکته‌هایی هنگام خواندن بیت‌ها و شعرها کار خیلی سختی نیست، اما خیلی مهم است!
خُب، حالا این بیت را بخوانید ببینم:

◆ در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگویی که چو عمرم به‌سر آمد رستم
حافظ
← احتمال دارد که آخرین واژه این بیت را، «رستم» خوانده‌باشید؛ اما با توجه به مضمون عاشقانه و عارفانه بیت، بعید است که سروکله «رستم دستان» در این بیت پیدا شود! پس «رستم» را به شکل دیگری بخوانید.

بله، «رستم»؛ و حالا می‌شود بیت را معنا کرد: در راه عشق پس از مرگ نیز خطرهای بسیاری در کمین عاشق است؛ مبادا و هرگز به خود نگو که اگر عمرم به پایان برسد از سختی‌های عشق خواهم رهید؛ پس:

✍ «رستم» را با «رستم» اشتباه نگیریم.



✓ **تمرین:** در بیت‌های زیر «رُستم» منتظر شماسست تا پیدایش کنید؛ مراقب باشید که او را با «رستم» اشتباه نگیرید!

- | | |
|---------------|---|
| اوحدی مراغهای | ۱. خود را ز بد و نیک جدا کردم و رفتم / رستم ز خودی ^۱ ، رخ به خدا کردم و رفتم |
| خاقانی شروانی | ۲. من رستم کمان‌کشم اندر کمین شب / خوش باد خوابِ غفلتِ افراسیابشان |
| فیض کاشانی | ۳. از غم هستی چو رستم غمگسار آمد به دست / چون گسستم رشته اغیار، یار آمد به دست |
| اوحدی مراغهای | ۴. نامه در مرغ نامه بر ^۲ بستم / کاو ^۳ رساند به شاه من رستم |

💡 **پاسخ:** حتماً شما هم «رُستم» را در بیت‌های دوم و چهارم شناختید!

✍️ «نیم» در شعر قدیم معمولاً «نی‌آم» است، یعنی «نیستم».

به این بیت زیبا نگاه کنید:

صائب تبریزی

◆ من آن نیم که به نیرنگ، دل دهم به کسی / بلای چشمِ کبود تو، آسمانی بود!

✓ **تمرین:** در کدام بیت‌ها «نیم» باید «نیم» خوانده شود؟

- | | |
|--------------|---|
| فرخی بزدی | ۱. خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس / کز برای سیم ^۴ بنمایم کسی را پای‌بوس |
| رهی معیری | ۲. نیم چون خاکیان آلوده گردِ کدورت‌ها / صفای چشمه مهتاب دارد، جان پاک من |
| میرزاده عشقی | ۳. من آن نیم که یکسره، تدبیر مملکت / تسلیم هرزه‌گردِ قضا و قدر ^۵ کنم |
| حافظ | ۴. صد مُلک دل به نیم نظر می‌توان خرید / خوبان در این معامله تقصیر ^۶ می‌کنند |
| مولانا | ۵. سیبکی ^۷ نیم سرخ و نیمی زرد / از گل و زعفران حکایت کرد |

💡 **پاسخ:** بیت‌های اول، دوم و سوم. در دو بیت دیگر «نیم» همان نیم خودمان است؛ یعنی نصف یا نصفه.

✍️ «مهر» و «مُهر» را با هم اشتباه نگیریم. شاعران قدیم از این دو کلمه، بسیار برای پدید آوردن جناس ناهمسان استفاده کرده‌اند.

- ◆ ای مهر تو در دل‌ها، وی^۸ مُهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سز تو در جان‌ها (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ این سربه‌مُهر نامه بدان مهربان رسان / کس را خبر مکن که کجا می‌فرستم

سعدی

خاقانی

۱. خودی: نفس، وجود مادی، خود را به حساب آوردن

۲. مرغ نامه‌بر: کبوتر نامه‌رسان

۳. کاو: که او

۴. سیم: نقره، معمولاً مجاز از سکه نقره یا همان (دِرم) است.

۵. هرزه‌گردِ قضا و قدر: قضا و قدر به فردی بی‌هدف و هرزه‌گرد تشبیه شده‌است که نمی‌داند می‌خواهد به کجا برود. شاعر می‌گوید: من ایرانی، کسی نیستم

که سرنوشت کشورم را به قضا و قدر هرزه‌گرد، بسپارم.

۶. خوبان: زیبارویان / تقصیر: کوتاهی

۷. سیبکی: سیب کوچکی

۸. وی: در این جا، مخفف «وِ ای» است.



✓ **تمرین:** مشخص کنید که در بیت‌های زیر «مهر» به کار رفته است یا «مهر». (دقت داشته باشید که «مهر» هم به معنای «محبت و عشق» است و هم به معنی «خورشید».)

۱. چرا مهر خموشی از لب گفتار بردارم / که روشن خانه‌ام، زین روزنِ مسدود می‌گردد
صائب تبریزی
۲. همچو دژه در هوای مهر تو / نیست خسرو را دمی صبر و ثبات
امیرخسرو دهلوی
۳. باده پیش آر که از عکس می و مهر رخت / در دلم گویی که صد خورشید تابان رفته است
خواجوی کرمانی
۴. نهاد بر لب من لب، نماند جای سخن / که مهر کرد به انگشتری دهان مرا
امیرخسرو دهلوی
۵. اگر از شکوه خاموشم نه خرسندیست، می‌خواهم / که در دیوان محشر مهر از این طومار بردارم
صائب تبریزی

🔦 **پاسخ:**

۱. «مهر از لب برداشتن» کنایه است از سخن گفتن و سکوت را شکستن.
۲. در هوای مهر تو: در آرزوی خورشید جمال تو یا در آرزوی عشق تو («مهر» این‌جا ایهام دارد.)
۳. مهر رخت: خورشید چهره‌ات (البته می‌شود در این مورد، «مهر» را «عشق» هم معنی کرد: پس «مهر» این‌جا هم ایهام دارد.)
۴. معمولاً بر نگین انگشتر پادشاهان، نقش مهر سلطنتی حک شده بود و آن‌ها با انگشتر خود نامه‌ها و فرمان‌ها را مهر می‌کردند. در این‌جا، شاعر دهان یار خود را از نظر کوچکی و ظرافت به نگین انگشتر مانند کرده است.
۵. «مهر از نامه برداشتن» یعنی نامه سربهمهر (محرمانه) را باز کردن و خواندن.

🔦 **بِه** به آن‌چه در ظرف شراب ته‌نشین می‌شود «درد» می‌گویند: آن را با «درد» اشتباه نگیریم.

درد از شراب کمی تلخ‌تر است و «دردی کش» کنایه از عاشق واقعی است که تلخی‌های عشق را به جان می‌خرد؛ نمونه:

- ◆ پیر دُردی کش ما گرچه ندارد زر و زور / خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد
حافظ
- ← (معنای مصراع دوم: خدایی بسیار عطابخش و خطاپوش دارد.)
- ◆ درد می‌کش که تا دوا یابی / دُرد می‌نوش تا صفا یابی
شاه نعمت‌الله ولی
- ◆ قصه است این، قصه، آری قصه دُرد است (فارسی دوازدهم)
اخوان ثالث

🔦 **کُل** و «کُل» را که می‌توانید از هم تشخیص دهید؟

✓ **تمرین:** در کدام بیت «کُل» می‌بینید و در کدام بیت «گل»؟

۱. تا گل از شرم رویت آب شود / یک زمان برفکن ز چهره نقاب
امیرخسرو دهلوی
۲. به سبزه کجا تازه گردد دلم / که سبزه بخواهد دمید از گلم
سعدی
۳. ما همه با سوز دل صاحب‌دلیم / ورنه نقش باطل آب و گلیم
اقبال لاهوری
۴. مهر رخسار تو در دل نتوان داشت نهان / که به گل چشمه خورشید نهان نتوان کرد
خواجوی کرمانی

🔦 **پاسخ:**

۱. معنای بیت: نقاب از چهره برگریز تا گل از خجالت آب شود و دیگر ادعای زیبایی نکند! (چهره‌ات از گل زیباتر است!)
۲. معنای بیت: با دیدن سبزه و چمن، دلم تازه و شاد نمی‌شود زیرا به زودی از گل وجود من سبزه خواهد روید. (خواهم مرد و خاک خواهم شد.)
۳. معنای بیت: سوز دل و درد عشق، انسان را صاحب شناخت و شعور می‌کند، وگرنه انسان چیزی جز نقشی از آب و گل نیست. (فقط جسم است و ارزشی ندارد.)
۴. معنای مصراع دوم: نمی‌توان چشمه خورشید را گل گرفت و پنهان کرد. (حقیقت پنهان نمی‌ماند.)



✍ «جو» هم می‌تواند «جویبار» باشد، هم گونه‌ای از غلات (گندم و جو).

باید بدانید که «جو» در معنی نوعی غله، واحد وزن نیز بوده است؛ نمونه:

سعدی

◆ چه خوش گفت آن تهی‌دستِ سلحشور / جوی زر بهتر از پنجاه من زور

← در این بیت، «جوی» در معنی «یک جو» است و باید آن را «jovi» خواند.

✓ **تمرین:** در کدام‌یک از بیت‌های زیر «جوی» به معنای «جویبار» است؟

سعدی

● ۱. کم‌آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل

اقبال لاهوری

● ۲. در جوی روان ما بی‌مَت طوفانی / یک موج اگر خیزد آن موج ز جیحون به

سعدی

● ۳. به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را

سعدی

● ۴. صد گنج شایگان^۱ به بهای جوی هنر / مَت بر آن که می‌دهد و حیف بر من است

سعدی

● ۵. بکوش امروز تا گندم پیاشی / که فردا بر جوی قادر نباشی

فردوسی

● ۶. به گفتار دانندگان راه جوی / به گیتی پیوی و به هر کس بگوی

💡 **پاسخ:** بیت‌های دوم و سوم. (در بیت ششم، «جوی» فعل امر است از مصدر جُستن.)

✍ حرف اضافه «به» را با صفت برتر «به» اشتباه نگیریم.

وحشی بافقی

◆ به که مشغول به این شغل نسازی خود را / این نه کاری‌ست مبادا که بیازی خود را

← «به» در آغاز بیت صفت برتر است و در ادامه حرف اضافه.

سعدی

◆ یکی دوستی را که زمان‌ها ندیده بود، گفت: کجایی که مشتاق بوده‌ام؟ گفت: مشتاقی به که ملولی

← (مشتاق‌بودن بهتر است از خسته‌شدن.^۲)

✍ «سَر» هم گاهی با «سِر» اشتباه می‌شود.

✓ **تمرین:** در بیت‌های زیر «سَر» و «سِر» را پیدا کنید.

سعدی

● ۱. ای مهر تو در دل‌ها، وی مهر تو بر لب‌ها / وی شور تو در سرها وی سر تو در جان‌ها (علوم و فنون ادبی ۱)

مولانا

● ۲. گر ز سر عشق او داری خبر / جان بده در عشق و در جانان نگر

سعدی

● ۳. در این سرما، سر ما داری امروز / دل عیش و تماشا داری امروز

سعدی

● ۴. چون سر کس نیستت، فتنه مکن دل مبر / چون که بپردی دلی، پرده او را مدر

حافظ

● ۵. افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع / شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت

۱. شایگان: شاهانه // معنای بیت: سپاس بر پادشاه فرهیخته‌ای که به پاس یک جو هنر که در شاعران سرزمینش است، گنج‌های شاهانه خود را نثار آن شاعران

می‌کند و حیف بر من شیرین‌سخن که کسی قدم را نمی‌داند! (معلوم است سعدی دچار مشکلات حاد اقتصادی بوده هنگام سرودن این بیت!)

۲. منظور این است که مشتاق دیدارم باشی بهتر است تا این که از دیدنم خسته شوی (معادل ضرب‌المثل «دوری و دوستی» است.)



پاسخ:

۱. سر، سِر
۲. سِر
۳. سر (سر کسی داشتن: قصد دیدار یا بودن با کسی را داشتن)
۴. سر: معنای مصراع اول: وقتی خیال بودن با کسی را نداری، فتنه‌گری نکن و دل از او نبر.
۵. سِر (راز خلوتیان، «عشق» است و عشق چون آتش، پس شمع اگر قصد بر زبان آوردن عشق را داشته باشد، زبانش آتش می‌گیرد!)

بَد: مخفف فعل «بود» است؛ آن را با صفت «بَد» اشتباه نگیریم.

برای نمونه در مصراع «بند مرغ را پیش تیرش گذر» از داستان «گردآفرید» در کتاب فارسی دهم، «بَد» همان «نبود» خودمان است. یا در بیت زیر «بدی» را باید «بَدی» خواند که معنای «می‌بود» می‌دهد:

گرشاسب‌نامه

◆ هر آن برگ کز وی شدی آشکار / بَدی چهر آن بُت بر او بر، نگار (علوم و فنون ادبی ۱)

← (هر برگی که بر شاخه‌های آن درخت می‌زست، نقش و نگار چهره آن بت را بر خود داشت.)

تمرین: در بیت‌های زیر «بَد» را از «بَد» جدا کنید.

۱. بگفتند کای نیک‌دل شیر زن / پر از غم بد از تو دل انجمن (فارسی دهم) فردوسی
۲. چنان بد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب (فارسی یازدهم) فردوسی
۳. یکی شادمانی بد اندر جهان / میان کهان و میان مهان فردوسی
۴. مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم (علوم و فنون ادبی ۱) مولانا
۵. آن‌جا روم آن‌جا روم، بالا بدم بالا روم / بازم رهان، بازم رهان، کاین‌جا به زنهار^۱ آمدم مولانا
۶. با من بدی امروز، ز اطوار تو پیداست / بدگو سخنی گفته، ز گفتار تو پیداست محشتم کاشانی
۷. کاشکی رحمی بدی آن فتنه‌گر عتار^۲ را / تا نکردی پیشه خود این همه آزار را اسیری لاهیجی
۸. بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش در همه آفاق زد مولانا
۹. بشنیده بدم که جان جانی / آنی و هزار همچنانی مولانا
۱۰. در من بدمی من زنده شوم / یک جان چه بود صد جان منی مولانا

پاسخ:

۱. بُد
۲. بُد: (چنان بود که ...)
۳. بُد
۴. بُدَم، بُدَم
۵. بُدَم
۶. بَدی
۷. بُدی
۸. بد
۹. بُدَم (شنیده‌بودم)
۱۰. این یکی دیگر «بَدَمی» است (فعل از مصدر «دمیدن») و آفرین بر شما اگر متوجه این نکته شدید!

گاهی اوقات باید «زَفْتَن» را «رُفْتَن» (جاروب کردن) بخوانیم تا بیت معنا پیدا کند.

۱. یکی از معنی‌های «زنهار» امان و پناه است ← به زنهار آمدن: پناه آوردن
۲. عتار: دزد و راهزن؛ در این جا، مقصود پار شاعر است که دل او را دزدیده است!

بخش ۲: شناخت جمله‌ها

۱. حذف اجزای جمله

می‌دانید که گاهی برخی از اجزای جمله حذف می‌شوند و ما باید با توجه به جمله‌های قبلی و بعدی یا معنا و مفهوم کلام، متوجه اجزای حذف شده شویم.^۱

خوشبختانه به این موضوع در کلاس‌های ادبیات پرداخته می‌شود و شما مطمئناً با حذف اجزای جمله آشنایی دارید؛ پس لطفاً اجزای حذف شده را در سروده‌های زیر پیدا کنید.

◆ چنین داد پاسخ فریدون که تخت / نماند به کس جاودانه نه بخت (علوم و فنون ادبی ۱) فردوسی

← تخت جاودانه برای کسی نمی‌ماند نه بخت (جاودانه برای کسی می‌ماند)

◆ اقرار می‌کند دو جهان بر یگانگیش / یکتا و پشت عالمیان بر درش دو تا (علوم و فنون ادبی ۲) سعدی

← یکتا [است] و پشت عالمیان بر درش دو تا (خم) [است].

◆ قایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید

← قایق از تور تهی [است] و دل از آرزوی مروارید [تهی است]. (حذف به قرینه معنایی)

◆ قرار در کف آزادگان نگیرد مال / چو صبر در دل عاشق چو آب در غربال

← «قرار در کف آزادگان نگیرد مال؛ مانند صبر که در دل عاشق [قرار نمی‌گیرد] و مانند آب که در غربال [قرار نمی‌گیرد]»^۲ (حذف به قرینه لفظی)

◆ نی حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌ها ما درید (فارسی دوازدهم) مولوی

← نی حریف (همدم) هر کسی [است] که [او] از یاری برید (دور افتاد)

گاهی اگر متوجه حذف اجزای جمله نشویم شعر برایمان کاملاً مبهم می‌شود؛ به این نمونه‌ها توجه کنید:

◆ کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست / که دون همتانند بی‌مغز و پوست (فارسی یازدهم) سعدی

← دون همتان بی‌مغز و بی‌پوست نیستند! چون چیزی که نه مغز داشته‌باشد نه پوست، دیگر چیزی نیست! پس مصراع دوم، در ژرف‌ساختش این گونه بوده‌است:

← بی‌همتان، بی‌مغزند و پوست‌اند: انسان‌های بی‌هفت، فقط پوسته و ظاهری از انسان را دارند اما در حقیقت از انسانیت تهی هستند (مانند گردوی بی‌مغز)

◆ جنگ‌جویان به زور پنجه و کتف / دشمنان را کشتند و خوبان دوست

← «خوبان دوست» در پایان بیت، به هیچ شکلی معنی نمی‌شود، پس یک بار دیگر بیت را می‌خوانیم و متوجه شویم این دو کلمه بخشی از یک جمله جداگانه‌اند که سایر اجزای آن حذف شده‌است:

(اگر هنوز متوجه اجزای حذف شده نشده‌اید، حتماً خودتان فکر کنید و اجزای حذف شده را در پایان بیت پیدا کنید.)

جنگ‌جویان به زور پنجه و [زور] کتف دشمنان را می‌کشتند و خوبان^۳ دوست [را می‌کشتند]

۱. اگر جزی که از جمله حذف شده‌است در همان جمله یا جمله‌های قبل و بعد عیباً آمده باشد، حذف را به قرینه لفظی می‌خوانند و در غیر این صورت به قرینه معنایی.

۲. معنای بیت: هیچ‌وقت پول و دارایی در دست انسان‌های آزاده و جوان‌مرد باقی نمی‌ماند (زیرا آن را به نیازمندان می‌بخشند) هم‌چنان که صبر در دل عاشق باقی نمی‌ماند و آب در غربال.

۳. خوبان: زیبارویان



درواقع شاعر می‌گوید، زیبارویان به واسطهٔ زیبایی خود، دوستان و عاشقان خود را هلاک می‌کنند! گویی که دشمن دوستان خود هستند.

سعدی

◆ کشد تیر پیکار و تیغ ستم / به یک‌بار و بوی دهان دم‌بدم

← «کشد» را «کشد» بخوانیم یا «گشد»؟

متوجه حذف فعل (به قرینهٔ لفظی) در پایان مصراع دوم شده‌اید؟

گُشد تیر پیکار و تیغ ستم به یک‌بار و بوی دهان دم به دم | انسان را می‌کشد؛ یعنی همان بهتر که انسان یک‌بار با تیر و شمشیر کشته‌شود اما یک عمر به‌خاطر بوی بد دهانِ هم‌دم و هم‌نشینش زجرکش نشود!

◆ و آغوش / اندک جایی برای زیستن / اندک جایی برای مردن / و گریز از شهر / که با هزار انگشت به‌وقاحت / پاکی آسمان

احمد شاملو

را متهّم می‌کند

← در این شعر، نمی‌توانیم بین «گریز از شهر» و مصراع‌های قبلی ارتباط منطقی پیدا کنیم مگر آن‌که متوجه حذف اجزای جمله شویم:

و گریز از شهر = و [آغوش، اندک جایی برای] گریز از شهر [است]؛ یعنی من از این شهر ناپاک و نازیبا به آغوش تو می‌گریزم و پناه می‌آورم.

حُب، حالا کمی تخت‌لتان را به‌کار بیندازید و بگویید که به نظر شما منظور شاعر از انگشت‌های شهر که به‌سوی آسمان اشاره می‌کنند و پاکی آن را متهّم می‌نمایند، چه می‌تواند باشد؟

آفرین؛ بله، انگشت‌های اتهام شهر به‌سوی آسمان پاک، می‌تواند همان آسمان‌خراش‌ها یا به احتمال بیشتر دودکش‌های مرتفع کارخانه‌ها باشد که آسمان پاک را آلوده می‌کنند!

✓ **تمرین:** در بیت‌ها و سروده‌های زیر اجزای مهم حذف‌شده را پیدا کنید. (و اگر دوست داشتید نوع حذف را هم مشخص کنید.)

احمد شاملو

۱. کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد

۲. من بودم / و شدم / نه زان گونه که غنچه‌ای گلی / یا ریشه‌ای که جوانه‌ای / یا یکی دانه که جنگلی

احمد شاملو

راست^۲ بدان گونه / که عامی مردی / شهیدی / تا آسمان بر او نماز برد

حافظ

۳. او به خونم تشنه و من بر لبش تا چون^۳ شود / کام بستانم از او یا داد بستانم ز من

حافظ

۴. نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست / گره بگشاد از ابروی و بر دل‌های یاران زد

حافظ

۵. فغان کاین لولیان^۴ شوخ شیرین‌کارِ شهرآشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

وحشی بافقی

۶. الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز / در آن سینه دلی آن دل همه سوز

سعدی

۷. گرم باز آمدی محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل / گل از خارم برآوردی و خار از پای و پای از گل

سعدی

۸. درشتی نگیرد خردمند پیش / نه سستی که ناقص کند قدر خویش

سلمان ساوجی

۹. به هر می که کردی شهنشاه نوش / شهنشاه را گفتی آن ماه نوش

سعدی

۱۰. خود نه زبان در دهان عارف مدهوش / حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا

قیصر امین‌پور

۱۱. گواهی بخواید اینک گواه / همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم (علوم و فنون ادبی ۲)

۱. پاسخ: باید آن را «گُشد» بخوانیم. این بیت در مورد بوی بد دهان است!

۲. راست: در این‌جا یعنی «دقیقاً».

۳. چون: در این‌جا یعنی «چگونه».

۴. لولیان: همان کولی‌های خودمان. مردمی خانه به دوش، شاد و اهل رقص و موسیقی و می‌گساری



پاسخ:

۱. کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد [آغاز می‌شود]. [قرینه لفظی]
 ۲. من بودم / و شدم / نه زان گونه که غنچه‌ای گلی [می‌شود] / یا ریشه‌ای که جوانه‌ای [می‌شود] / یا یکی دانه که جنگلی [می‌شود] / راست (دقیقاً) بدان گونه / که عامی مردی / شهیدی [می‌شود] [قرینه لفظی]
 ۳. او به خونم تشنه [است] و من بر لبش [تشنه‌ام] تا چون شود^۱ ... [قرینه معنایی]
 ۴. ... گره بگشاد از ابروی و [گره] بر دل‌های یاران زد^۲. [قرینه لفظی]
 ۵. ... چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را^۳ [بردند]. [قرینه لفظی]
 ۶. در آن سینه دلی [ده] [که] آن دل همه سوز [یاشد] [لفظی / معنایی]^۴
 ۷. اول بگوئید ببینم این را چه‌طور خواندید؟ «گرم»
- «گرم» که معنا نمی‌دهد، پس باید بخوانیم بله، «گرم» (= اگر + م؛ جای ضمیر «م» در واقع بعد از «سنگین دل» است: اگر باز می‌آمد محبوب سیم اندام سنگین دلم / گل از خارم می‌برآورد و خار از پایم [برمی‌آورد] و پایم را از گل [برمی‌آورد] [قرینه لفظی]: یعنی تمام مشکلات و درماندگی‌های من به پایان می‌رسید و به قول خودمان، گل از گل می‌شکفت.
۸. درشتی نگیرد خردمند پیش / نه سستی [پیش گیرد] که ناقص کند قدر خویش^۵ [قرینه لفظی]
 ۹. مصراع دوم: آن ماه [زیارو] به شاهنشاه می‌گفت: نوش [باد] [قرینه معنایی]
 ۱۰. خود [فقط] زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا نمی‌کند بلکه موی بر اعضا [ی عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند] [قرینه لفظی]: یعنی عارفی که از خود بی‌خود شده باشد با تمام وجودش ستایش خدا را به‌جا می‌آورد نه فقط با زبان.
 ۱۱. [اگر] گواهی بخواهید، اینک، همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم، گواه [هستند].

۲. جمله نامرتب

معمولاً شاعران قدیم فارسی‌زبان، برای رعایت وزن شعر، مجبور می‌شدند اجزای جمله را در طول بیت آن‌قدر جابه‌جا کنند که نهایتاً وزن مورد نظرشان به‌دست آید.^۶ این موضوع گاهی در خواندن شعر برای ما ایجاد مشکل می‌کند؛ اما معمولاً با خواندن دوباره بیت و اندکی بازی با کلمات و جابه‌جا کردن آن‌ها، می‌توانیم حالت واقعی و عادی جمله را پیدا کنیم.

البته هرچه تمرینمان در این زمینه بیش‌تر باشد، کار برای ما ساده‌تر خواهد شد؛ پس بیایید از همین‌جا تمرین را شروع کنیم و بیت‌های زیر را مرتب کنیم:

سعدی

◆ بشوی ای خردمند از آن دوست دست / که با دشمنانت بود هم‌نشست

۱. تا چون شود: تا کار به کجا بینجامد، باید ببینیم که چه اتفاقی خواهد افتاد.
۲. معنای بیت: دیشب وقتی در مجلس ما، یار زیبایی من به رقص برخاست، گره از ابروان خود گشود (چهره‌اش را خندان کرد) و با این کار بر دل یاران گره زد و دل آن‌ها را در بند عشق گرفتار کرد.
۳. اشاره دارد به غارتگری مغولان در ایران: حافظ می‌گوید همچنان که ترکان مغول همه چیز ما ایرانیان را به غارت بردند این لولیان سرگشته شوخ‌طبع پرفتنه، ما را اسیر عشق خود کرده‌اند و صبر و قرار ما را به تاراج برده‌اند.
۴. پس از «الهی» و «کلاً هر منادایی، می‌توان «گوش کن» یا «با تو هستم» را به قرینه معنایی حذف شده دانست.
۵. معنای بیت: انسان خردمند در رویارویی با دیگران نه خیلی درشتی و خشونت به خرج می‌دهد نه آسان‌گیری و سهل‌انگاری بیش از حد در پیش می‌گیرد، که در این صورت ارزش و احترامش در خطر خواهد افتاد.
۶. گاهی نیز شاعر برای آن که سخنش را از حالت عادی و معمول خارج کند، ترتیب جمله را در آن برهم می‌زند؛ نمونه: یادش به خیر پاییز / با آن طوفان رنگ و رنگ / که برپا در دیده می‌کند (= در دیده برپا می‌کند)

احمد شاملو



🔑 در این بیت، کلمه «دست» از جای اصلی خودش خیلی فاصله گرفته است.

حالت مرتب شده بیت: ای خردمند از آن دوست که با دشمنانت هم نشست بود، دست بشوی.
 ◆ به سختی بگفتش بنه خواجه دل / کس از صبرکردن نگردهد خجل

🔑 ترتیب واژه‌ها در مصراع اول کاملاً به هم ریخته است.

حالت مرتب شده مصراع اول: گفتش: ای خواجه به سختی دل بنه (سختی را بپذیر).

سعدی

◆ مرّوت نباشد بر افتاده زور / برد مرغ دون دانه از پیش مور (علوم و فنون ادبی ۱)

← مرغ دون، دانه را از پیش مور برد (فقط پرندۀ پست و حقیر از جلوی مورچه دانه را برمی‌دارد و می‌خورد).

◆ کند هم صحبت بد در نظرها خوار نیکان را / پر طاووس را پا آرد از زیندگی بیرون

← (پاهای طاووس برخلاف پره‌های رنگین و زیبایش، بدشکل و نازیبا است و شاعران قدیم ما به این تعارض و تضاد در وجود طاووس خیلی توجّه داشته‌اند.)

مرتّب کردن مصراع اول کار چندان سختی نیست اما برای مرتّب کردن مصراع دوم کمی دقت و توجّه به معنا لازم است؛ بهتر است به این سؤال جواب دهید: نهاد مصراع دوم کدام کلمه است؟

بله، «پا» و حالا حالت مرتّب‌شده بیت چنین خواهد بود: هم صحبت بد نیکان را در نظرها (در نظر دیگران) خوار می‌کند همچنان که پا ای طاووس! پره‌های طاووس را از زیندگی بیرون می‌آورد. (جلوه زیبای آنها را از میان می‌برد.)

گرشاسب‌نامه

◆ ز بیرونش بتخانه‌ای پُر نگار / بر او بیکران برده گوهر به کار (علوم و فنون ادبی ۱)

🔑 منظور از «او» همان بتخانه است و «برده» فعل است (برده).

شاعر دارد بتخانه‌ای با شکوه و پر رنگ و لعاب را توصیف می‌کند که بر آن ...

بله، بر آن، بیکران گوهر به کار برده شده بود (گوهرها و جواهرات زیادی در آراستن آن بتخانه به کار گرفته شده بود).

خواجوی کرمانی

◆ با گلستان جمالش نکشد فصل بهار / اهل دل را به تماشای گل و نسرين دل

🔑 فعل «نکشد» خیلی از جای اصلی‌اش دور شده است.

حالت مرتب شده بیت: (با وجود) گلستان جمالش، در فصل بهار، اهل دل را به تماشای گل و نسرين دل نمی‌کشد.

هر وقت مفعول جمله بدون نشانه «را» بیاید، امکان دارد نهاد و مفعول با هم اشتباه شوند؛ مثلاً در مصراع اول بیت زیر، نهاد جمله کدام است؟ (به معنا توجّه کنید.)

◆ بسیار کس ز پای درآورد اسب آز^۱ / او را مگر نبود لگام و دهانه‌ای

← بله، این اسب لگام‌گسیخته‌آز و طمع است که بسیار کس (انسان‌های بسیاری) را نابود کرده است:

اسب آز بسیار کس را ز پای درآورد

حالا نهاد مصراع دوم را در بیت زیر مشخص کنید.

◆ اگر بد کنی چشم نیکی مدار / که هرگز نیارد گز^۲ انگور بار

← درست است، در این‌جا «گز» نهاد جمله است: هرگز گز، انگور به بار نمی‌آورد.

◆ هرکه او ارزان خرد ارزان دهد / گوهری طفلی به قرصی نان دهد

← معنای مصراع دوم را فهمیدید؟ باید نهاد و مفعول را از هم تشخیص دهید.

🔑 «به» در مصراع دوم معنای «در ازای / در مقابل» دارد.

۱. آز: حرص و طمع

۲. گز: گونه‌ای درخت کویری که میوه و باری ندارد.



حالت مرتب شدهٔ مصراع دوم: طفلی، گوهری را به قرصی نان می‌دهد. (گوهری را می‌دهد و یک قرص نان در ازای آن می‌گیرد زیرا خودش گوهر را به‌دست نیاورده است و به همین خاطر ارزش آن را نمی‌داند.)
خب فکر کنیم دیگر وقتش است که خودتان به تنهایی وارد میدان شوید!

✓ **تمرین:** در بیت‌های زیر، جمله‌های به‌هم‌ریخته را طوری مرتب کنید که قابل فهم شوند.

۱. گر گویش قیامت دنیا بعید نیست / این رستخیز عام که نامش محرم است (فارسی دهم) محشتم کاشانی
۲. گویند تمنایی از دوست بکن سعدی / جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی سعدی
۳. خار است به زیر پهلوانم / بی‌روی تو خوابگاه سنجاب^۱ سعدی
۴. چه سود از دزدی آن‌گه توبه کردن / که نتوانی کمند انداخت بر کاخ سعدی
۵. آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند / تکیه آن‌به که بر این بحر معلق نکنیم حافظ
۶. از کاه، کهربا بگریزد ز بخت ما / خنجر به‌جای برگ برآرد درخت ما وحشی بافقی
۷. جان کامل را نباشد در تن خاکی قرار / می‌شود زندان صدف بر قطره چون گوهر شود صائب تبریزی
۸. بندهٔ حلقه به گوش ار نوازی برود / لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش (فارسی دوازدهم) سعدی
۹. به پیران چنین گفت هومان گرد^۲ / که دشمن ندارد خردمند خرد فردوسی

📌 پاسخ:

۱. بعید نیست (دور از ذهن نیست) که این رستخیز عام را - که نامش محرم است - قیامت دنیا بخوانم.
۲. گویند سعدی از دوست تمنایی بکن؛ جز دوست از دوست تمنایی نخواهم کرد.
۳. بی‌روی تو خوابگاه سنجاب، به زیر پهلوانم (پهلوهایم) مانند خار است^۳.
۴. از دزدی توبه کردن آن‌گه که [دیگر] کمند بر کاخ نتوانی انداختن، چه سودی [دارد]^۴.
۵. در مصراع دوم «آن‌به» را باید به ابتدای جمله منتقل کنیم؛ آن‌به که تکیه بر این بحر معلق نکنیم.
۶. از بخت [بد] ما، کهربا از کاه می‌گریزد و درخت ما به جای برگ، خنجر برمی‌آورد (به‌بار می‌آورد).
۷. راه‌حل معمای کلام شاعر در مصراع دوم، همان نکته‌ای است که به شما یاد دادم: **نهاد را پیدا کنید**.
- بله، صدف نهاد جمله است ← صدف، زندان می‌شود بر قطره چون گوهر شود ← صدف بر قطره - چون گوهر شود - زندان می‌شود^۵.
۸. بندهٔ حلقه به گوش را اگر نوازی (مورد لطف و نوازش قرار ندهی) برود، لطف کن، لطف تا بیگانه حلقه به گوشت شود. (با توجه به معنا «نهاد» را به درستی پیدا کنید.)
۹. در این بیت هم، تنها نکته، **پیدا کردن نهاد و مفعول** جملهٔ دوم است: ... که خردمند، دشمن را خرد ندارد (دست کم نمی‌گیرد).

۱. خوابگاه سنجاب: بستری از جنس پوست سنجاب که بسیار لطیف است.

۲. گرد: پهلوان

۳. منظور شاعر این است که بدون تو (ای یار عزیز) خواب و آسایش ندارم.

۴. یعنی توبه در جوانی - که امکان گناه برای انسان وجود دارد - ارزشمند است نه هنگام پیری که دیگر کاری از دست انسان بر نمی‌آید.

۵. معنای بیت: روح آدمی وقتی که به کمال می‌رسد، دیگر نمی‌خواهد در تن خاکی باقی بماند؛ هم‌چنان‌که وقتی قطره‌ای در درون صدف به کمال می‌رسد به مروارید تبدیل می‌گردد، صدف برای او مانند زندان می‌شود و باید آن را از درون صدف بیرون آورد. (گذشتگان تصور می‌کردند، مروارید قطرهٔ بارانی است که درون صدف پرورش یافته و به گوهری زیبا تبدیل می‌شود.)

بخش ۳: واژه‌های کلیدی

ا. اگر

کجاً حتماً می‌دانید که گاهی «اگر» در معنی «یا» (و هم چنین «چه») به کار می‌رفته‌است. این کاربرد به‌ویژه در شاهنامه فردوسی فراوان است.

- فردوسی **◆** چه باید مرا جنگ زابلستان / وگر جنگ ایران و کابلستان
- فردوسی **◆** همیشه به جنگ نهنگ اندر است / وگر با پلنگان به جنگ اندر است
- فردوسی **◆** «وگر» در ابتدای مصراع دوم به معنای «و یا» است که اگر متوجه این نکته نباشیم بیت را کاملاً اشتباه - و کمی خنده‌دار - معنا خواهیم کرد.
- فردوسی **◆** اگر داد فرمان دهی گز ستم / برای تو باید زدن گام و دم
- فردوسی **◆** هر دو «اگر» در این بیت معادل «چه» به کاررفته‌اند: چه داد فرمان دهی چه ستم باید برای تو گام زد و دم زد (سخن گفت).
- فردوسی **◆** ندانم که گل عاشق آمد گز ابر / که از ابر بینم خروش هژبر^۱
- فردوسی **◆** در این جا «گر» معنای شرطی ندارد و فقط به معنی «یا» آمده‌است.
- فردوسی **◆** ز پیران پیرسید افراسیاب / که این دشت رزم است گز جای خواب؟
- فردوسی **◆** در این دو بیت از کتاب‌های درسی هم، «اگر» در معنای «یا» آمده‌است:
- فردوسی **◆** تو شاهی وگر ازدها پیکری؟ / بیاید بدین داستان داوری^۲ (فارسی یازدهم)

کجاً گاهی «اگر» در معنی «حتی‌اگر» به کار می‌رود؛ توجه به این نکته هنگام معناکردن بیت‌ها خیلی مهم است.

- سعدی **◆** که را تیغ قهر اجل در قفاست / برهنه است اگر جوشنش چندلاست
- معنای بیت: کسی که شمشیر بی‌رحم مرگ در پشت گردن اوست (کسی که مرگش فرا رسیده است). حتی اگر جوشن و زره چندلایه بر تن داشته باشد، انگار که برهنه است (در برابر مرگ هیچ دفاعی نمی‌تواند از خود بکند).
- سعدی **◆** «اگر» در این معنا، معمولاً به همراه «خود» به کار می‌رود؛ چند نمونه:
- حافظ **◆** هر کو^۳ نکند فهمی زین کِلک^۴ خیال‌انگیز / نقشش به حرام ارخود صورتگر چین باشد
- حافظ **◆** تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنمای / ورخود از تخمه^۵ جمشید و فریدون باشی

۱. هژبر: شیر

۲. معنای بیت: تو شاهی و نماینده‌ی خدای یا ازدها و نماینده‌ی شیطان؟ باید در این مورد به قضاوت پرداخت. (در واقع، کاوه لیاقت و شایستگی ضحاک را برای پادشاهی، زیر سؤال می‌برد.)

۳. هر کو = هر که او

۴. کِلک: قلم؛ کلک خیال‌انگیز؛ در این جا منظور، شعر ناب شاعر است.

۵. تخمه: نسل، نژاد (یعنی اصل و نسب مایه‌ی فرمان‌روایی نیست، بلکه باید از خودت جوهر نشان بدهی).



✓ **تمرین:** بررسی کنید که در کدام یک از بیت‌های زیر «اگر» (یا «ار»، «گر»، «ور») در معنی «حتی‌اگر» به کار رفته است.

- | | |
|-----------------|--|
| ایرج میرزا | ۱. من هم ارخود بزرگ گردم و مرد / کارهای بزرگ خواهم کرد |
| حافظ | ۲. گر خود رقیب، شمع است اسرار از او پوشان / کاین شوخ سربریده، بند زبان ندارد |
| حافظ | ۳. سیل است آب دیده و هر کس که بگذرد / گر خود دلش ز سنگ بود هم ز جا رود |
| کلیم کاشانی | ۴. جاهل ار خویش ندانسته به چاه اندازد / از جفای فلک و گردش دوران داند |
| نظامی | ۵. بدان خود را که از راه معانی / خدا را دانی ارخود را بدانی |
| سعدی | ۶. سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش / نگرودد ور زنی صد نوبتش سنگ |
| امیر خسرو دهلوی | ۷. کس نیاید به زیر سایهٔ بوم ^۱ / ور همای از جهان شود معدوم |
| امیر خسرو دهلوی | ۸. ز پیوندت نخواهد شد جدا دل / کنیش ارخود به پیکان پاره پاره |

💡 **پاسخ:** بیت‌های دوم، سوم، ششم، هفتم و هشتم

۲. کجا

📖 گاهی «کجا» برخلاف انتظار ما، معنای «که» (یا «چه») می‌دهد و حرف ربط است. بی‌توجهی به این نکته، می‌تواند مانع دریافت درست معنی برخی بیت‌ها شود. این کاربرد استثنایی «کجا» در شاهنامهٔ فردوسی و سروده‌های شاعران قرن پنجم، فراوان است.

- | | |
|--------|--|
| فردوسی | ❖ زنی بود بر سان گُردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نام‌دار |
| فردوسی | ❖ کجا نام او بود گرد آفرید / زمانه ز مادر، چنین ناویرید (فارسی دهم) |
| فردوسی | ❖ کسی را بُود زین سپس تختِ تو / به خاک اندر آرد سرِ بختِ تو |
| فردوسی | ❖ کجا نام او آفریدون (فریدون) بُود / زمین را سپهری همایون بُود |

✓ **تمرین:** در کدام بیت‌ها باید «کجا» را به «که» تبدیل کنیم، تا به معنای بیت برسیم؟

- | | |
|--------|--|
| فردوسی | ۱. همان کن کجا با خرد درخورد / دل اژدها را خرد بشکزد (شکار می‌کند) |
| فردوسی | ۲. نه ابر است، آن‌چه گفتی تندباد است / کجا در کوه خاکستر فتاده است |
| فردوسی | ۳. کنون من کجا گیرم آرامگاه / کجا رانم این خوارمایه سپاه |
| فردوسی | ۴. به توران یکی نامداری نو است / کجا نام او شاه کیخسرو است |
| فردوسی | ۵. به فرمان او بود باید همه / کجا بندها زو گشاید همه |
| فردوسی | ۶. بیاید شما را کنون گفت راست / که آن بی‌بها اژدهافش کجاست |

💡 **پاسخ:**

در موارد ۱، ۲، ۴ و ۵ «کجا» برابر با «که» است.



۳. چون

گاهی «چون» بر وزن «خون» خوانده می‌شود و «چگونه» معنا می‌دهد. توجه به این نکته هنگام معنادرین برخی بیت‌ها خیلی مهم است.

- ◆ **چون** توانی زیستن در این قفس؟ / این قفس نبود مقام چون تو کس (علوم و فنون ادبی ۱) **تیره سعیدی**
- ← «چون» در آغاز بیت معنای «چگونه» می‌دهد و در پایان بیت به معنی «مانند» است.
- ◆ در شبستان تو **چون** آیم جمع / همچو پروانه به گرد روی شمع؟ (علوم و فنون ادبی ۱) **تیره سعیدی**
- ← (چگونه جمع شویم؟)
- ◆ کس **چون** غم زلیخا یوسف ندیده داند / دست بریده حالش دست بریده داند (آزمون سراسری)
- اگر در مصراع اول، «چون» را «چُن» بخوانیم، معنای درستی از مصراع دستگیرمان نمی‌شود، اما اگر آن را بر وزن «خون» بخوانیم و «چگونه» معنا کنیم، احتمالاً متوجه می‌شویم که این مصراع حالت پرسشی منفی دارد و به این شکل معنا می‌شود: چگونه کسی یوسف ندیده، غم زلیخا را می‌داند = کسی که یوسف را ندیده است، غم زلیخا را نمی‌داند. (یعنی فقط عاشق حال عاشق را می‌داند.)
- ◆ که **چون** زندگانی به سر می‌برد؟ / بدین دست و پا از کجا می‌خورد؟ (فارسی یازدهم) **سعدی**
- ← (چگونه زندگی را ادامه می‌دهد؟)
- ◆ به زندان قفس مرغ دلم **چون** شاد می‌گردد / مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد **فرخی بزدی**
- ← **چون** شاد می‌گردد؟ = چگونه شاد می‌گردد: شاد نمی‌گردد (پرسش منفی)
- ◆ به هیچ جای نشانی ندارد هیچ کس از تو / نشانی از تو کسی **چون** دهد که برتر از آنی **عطار**
- ← **چون** دهد = چگونه دهد: نمی‌تواند که بدهد
- ◆ شمشیر نیک از آهن بد **چون** کند کسی / ناکس به تربیت نشود ای حکیم، کس **معنای مصراع اول: چگونه کسی می‌تواند (کسی نمی‌تواند) از آهن بد و نامرغوب شمشیر خوبی بسازد**
- ◆ دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد / **چون** بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد **حافظ**
- ← **چون** بشد دلبر = چگونه دلبر رفت
- ◆ خودنمایی **چون** کند آن کس که واصل شد به دوست / **چون** نماید مه چو گردد متصل با آفتاب **وحشی**
- معنای بیت:** کسی که به خدا می‌رسد، چگونه می‌تواند خودنمایی بکند (دیگر خودنمایی نمی‌کند) هم‌چنان که ماه اگر در کنار خورشید قرار بگیرد دیگر چگونه می‌تواند جلوه‌گری کند.

هرگاه «چون»، «چُن» خوانده می‌شود معنای زیادی دارد- معمولاً به آسانی می‌شود آن‌ها را از هم تشخیص داد- از جمله:

۱) وقتی که (اگر) ۲) چون که ۳) مانند

در این معانی، به شکل «چو» نیز به کار می‌رود

چند نمونه برای کاربرد «چون» در معنی «وقتی که»:

- ◆ کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری / کز اول **چون** برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد **حافظ**
- ◆ محال است **چون**^۱ دوست دارد تو را / که در دست دشمن گذارد تو را **سعدی**
- ◆ آخر ز چه گویم هست از خود خبرم، **چون** نیست؟ / وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم، **چون** هست؟^۲ **حافظ**

۱. در این جا می‌شود «چون» را «اگر» یا «چون که» هم معنی کرد.

۲. معنای بیت: آخر چرا بگویم که- با وجود او- از وجود خود باخبرم، وقتی که نیستم؟ و چرا باید بگویم که به او نظر و توجهی ندارم، وقتی که دارم؟



چند نمونه برای کاربرد چون در معنای «چون که»:

- حافظ ◆ چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی ست / آن به که کار خود به عنایت رها کنند
- عراقی ◆ چون نبود او را معین خانه‌ای / هر کجا جا دید رخت آن جا نهاد
- حافظ چند نمونه برای کاربرد «چون» (چو) در معنی «مانند»:
- حافظ ◆ به کام تا نرساند مرا لبش چون نای^۱ / نصیحت همه عالم به گوش من باد است
- ابوسعید ابوالخیر ◆ در سینه، کسی که راز پنهانش نیست / چون زنده نماید او، ولی جانش نیست
- فردوسی ◆ چو دریای خون شد همه دشت و راغ / جهان چون شب و تیغ‌ها چون چراغ

✓ **تمرین:** مشخص کنید که در بیت‌های زیر «چون» به چه معنایی آمده است.

- حافظ ● ۱. آشنایی نه غریب است که دلسوز من است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت
- حافظ ● ۲. گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد / گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید
- حافظ ● ۳. بدان سان سوخت چون شمع که بر من / صُراحی^۲ گریه و بربط^۳ فغان کرد
- سعدی ● ۴. آلا تا نگرید که عرش عظیم / بلرزد همی چون بگرید یتیم
- سعدی ● ۵. اگر مُلک بر جم بماندی و بخت / تو را چون میسر شدی تاج و تخت
- ابوسعید ابوالخیر ● ۶. گریم ز غم تو زار و گویی زرق^۴ است / چون زرق بُود که دیده در خون غرق است
- سنایی ● ۷. عطا از خلق چون جویی گر او را مال‌ده گویی / به‌سوی عیب چون پویی گر او را غیب‌دان بینی
- ناصر خسرو ● ۸. تا زین جهان به صبر برون نایی / چون یابی آن جهان مُصفاً را
- سایه ● ۹. بهار عمر مرا گر خزان رسید تو خوش باش / که چون همیشه بهار ایمن از گزند خزانی
- حافظ ● ۱۰. چون چشم تو دل می‌برد از گوشه‌نشینان / همراه تو بودن گنه از جانب ما نیست

👉 **پاسخ:**

- ۱. وقتی که^۵ ۲. چگونه
- ۳. مانند (چون شمع: مثل شمع، مرا)
- ۴. وقتی که ۵. چگونه^۶
- ۶. چگونه (چون زرق بود: زرق و فریب نیست)
- ۷. چگونه (چون جویی: نباید بجویی؛ چون پویی: نباید بپویی)
- ۸. چگونه (چون یابی: نمی‌یابی) ۹. مانند
- ۱۰. چون که

۱. نای: نی؛ معنای بیت: تا لبان او مرا به خواسته‌ام نرسانند و هم چون نی بر روی خود جای ندهند. نصیحت تمام عالم در من هیچ اثری نخواهد داشت. (بین «نای» و «باد» تناسب زیبایی به‌وجود آمده‌است.)

۲. صُراحی: ظرف شراب

۳. بر بَط: عود، نوعی ساز («م» در پایان «شمع» مفعول است: چنان مرا چون شمع سوزاند که ...)

۴. زرق: ریا، فریب

۵. معنای بیت: عجیب نیست که آشنایی به حال من دل می‌سوزاند: وقتی من از خود بی‌خود شدم دل بیگانگان نیز به حال من سوخت.

۶. معنای بیت: اگر تخت مُلک و پادشاهی برای جمشید و پادشاهان گذشته پایدار می‌ماند و دنیا به آن‌ها وفا می‌کرد، چگونه امکان داشت که نوبت پادشاهی به تو برسد؟ (پس دوره‌ی تو نیز به سر خواهد آمد، ای پادشاه)



مقدمه‌ای بر فصل دوم

پیچیدگی شعرها و دشواری درک منظور شاعران و نویسندگان، فقط مشکل من و شما نیست. گویا این مشکل دامن‌گیر فرشته‌های آسمان هم شده‌است! نینا پوشیچ در این باره حکایت جالب و طنزآمیزی دارد؛ می‌گوید که وقتی «میرداماد» شاعر و فیلسوف بزرگ قرن دهم و یازدهم^۱ را به خاک سپردند، فرشته مأمور پرسش و پاسخ شب اول قبر، بر او ظاهر می‌شود و از او می‌پرسد که «رَبِّ تو کیست؟» میرداماد هم که برای خودش روی زمین فیلسوف بزرگ و مشهوری بوده‌است و مثل همه فیلسوف‌ها به این توانایی خدادادی مجهز بوده که مسائل ساده را خیلی پیچیده بیان کند، تصمیم می‌گیرد به فیلسوف بودن خودش در زیر زمین هم ادامه بدهد! به همین خاطر بر نمی‌گردد و مثل همه آدم‌ها نمی‌گوید «خدای احد واحد» یا «الله» یا هر چیزی که مَلک قبر آن را به عنوان جواب درست قبول داشته‌باشد و با آن آشنا باشد، بلکه «أُسْطُقْسِي ست بدو داد جواب / و أُسْطُقْسَات دگر زو مُتَقَّن».

فرشته خدا هم حیرت می‌کند؛ از حرف او چیزی سردر نمی‌آورد؛ البته متوجه می‌شود که او کفر نگفته‌است اما این هم دستگیرش می‌شود که گویا طرف خواسته طوری حرف بزند که هیچ کس غیر خدا از حرفش سردر نیاورد؛ انگار که او را قابل ندانسته‌است! خلاصه شاکمی می‌شود و می‌رود پیش خدا گلاویه می‌کند «که زبان دگر این بنده تو / می‌دهد پاسخ ما در مدفن». خداوند هم برای آن که فرشته، میرداماد را ببخشد و از او دلگیر نباشد از روی بزرگواری می‌گوید:

«... تو به این بنده من حرف نزن / او در آن عالم هم- زنده که بود- / حرف‌ها زد که نفهمیدم من!».

از جنبه طنزآمیز این حکایت که بگذریم، نکته جالبی در آن هست که به کار ما می‌آید.

واقعاً چرا فرشته خیالی حکایت نینا، سخن میرداماد را نفهمید؟ چون معنای کلمات آن را نمی‌دانست؟ بعید است. فرشته‌ای که مأمور سؤال و جواب از آدمیان باشد، آن هم مسلمانان، مطمئناً زبان عربی را خوب می‌شناسد و با معنای واژه‌هایی مانند أُسْطُقْس (مایه و جوهر) یا مُتَقَّن (استوار) آشناست؛ چیزی که می‌تواند باعث شود او یا هر فرد دیگری مفهوم پاسخ میرداماد را- با وجود دانستن معنای واژه‌های آن- در نیابد، ناآشنایی با مفهوم فلسفی مطرح شده در آن است.

خُب، خلاصه رسیدیم به حرف اصلی: برای درک معنای واقعی یا همان مفهوم یک بیت، دانستن معنای واژه‌ها و خواندن صحیح آن بیت، لازم است اما کافی نیست. زیاد پیش می‌آید که ما بتوانیم با کمی آزمون و خطا و سعی و تلاش- در واقع با به‌کارگیری نکته‌های فصل اول- بیتی را بخوانیم و معنا کنیم اما اگر از ما پرسند که «حالا منظور شاعر از این حرف‌ها چه بود؟» جواب روشنی به ذهنمان نرسد. در این موارد ما به معنای سطحی و لفظی شعر رسیده‌ایم؛ یعنی برای واژه‌های دشوار آن، مترادف‌های امروزی یافته‌ایم و بیت را مرتب کرده‌ایم یا به عبارت دیگر آن را به فارسی امروز بازنویسی کرده‌ایم اما هنوز منظور و پیام شاعر را دریافته‌ایم؛ به این بیت از حافظ توجه کنید:

«گر آدمم به کوی تو چندان غریب نیست / چون من در آن دیار هزاران غریب هست»

شاید تنها نکته هنگام بازنویسی این بیت، توجه به معانی متفاوت واژه غریب باشد؛ حتماً شما هم بیت را همین‌طور معنا کرده‌اید: **معنای بیت:** اگر به کوی تو آمده‌ام، چندان عجیب نیست زیرا هزاران غریبه مانند من در دیار تو وجود دارند. خُب این، بازنویسی بیت به فارسی امروز یا همان معنای ظاهری و سطحی بیت است؛ اما در واقع ما هنوز از این بیت چیزی نفهمیده‌ایم و نمی‌توانیم معنا و مفهوم این بیت را با بیت‌های دیگر مقایسه کنیم. حالا کمی خودتان فکر کنید؛ بعد سطر پایین را بخوانید.

مفهوم بیت: شاعر خطاب به یارش می‌گوید: اگر به خاطر تو خانه و کاشانه‌ام را رها کرده‌ام و سرگردان کوی تو شده‌ام، اتفاق خیلی عجیب و نادری نیست. مانند من هزاران عاشق دیگر هم غریب و سرگردان در کوی تو به‌سر می‌برند؛ به زبان ساده‌تر، حافظ به یار خود می‌گوید **تو عاشق سرگشته فراوان داری!**

و حالا می‌توانیم بگوییم که این بیت را فهمیده‌ایم!

پس یادتان باشد، پشت معنای لفظی و سطحی اغلب بیت‌ها، **مفهوم و منظوری** وجود دارد که تا آن را دریابیم معنای واقعی (مفهوم) شعر را درک نکرده‌ایم.

۱. «ملاصدرا» فیلسوف نامدار ایرانی از شاگردان اوست.



گمان می‌کنم حالا می‌خواهید از من بپرسید- البته احتمالاً با کمی نگرانی یا دلخوری- که خُب، پس فایده آن همه نکته که در فصل قبل یاد گرفتیم چه بود؟ همه آن نکته‌ها که ما را تا حد معنای لفظی بیت‌ها پیش می‌برند، پس مفهوم و منظور شاعر را باید چه‌طور تشخیص بدهیم؟

نگران نباشید؛ راه دارد. واقعیت این است که مفهوم‌ها و مضمون‌های مطرح شده در شعرهای قدیم فارسی خیلی گسترده و گونه‌گون نیستند؛ یا شاید بهتر باشد این‌طور بگوییم که، تعدادی مضمون و مفهوم خیلی رایج در بخش عمده‌ای از بیت‌ها و شعرهای ادبیات فارسی تکرار شده است؛ بنابراین اگر شما با این مفاهیم و مضامین آشنا باشید، احتمال این‌که پس از خواندن یک بیت و رسیدن به معنای لفظی آن، یکی از همین مفهوم‌ها و مضمون‌های رایج را در بیت تشخیص دهید و به منظور واقعی شاعر پی ببرید، خیلی زیاد است؛ برای مثال، اگر شما پیش از خواندن آن بیت حافظ، می‌دانستید که یکی از مضامین رایج در شعر عاشقانه فارسی «بسیاری عاشقان یار» است، احتمال این‌که بدون کمک من، خودتان به منظور شاعر پی می‌بردید خیلی بیش‌تر بود؛ قبول دارید؟ کار اصلی ما در این فصل آشناسدن با مضمون‌ها و مفهوم‌های رایج در ادبیات کلاسیک فارسی است. مطمئنم که پس از تمام‌شدن این فصل، بر میزان آشنایی شما با ادبیات زیبای فارسی و توانایی‌تان در درک معنا و مفهوم بیت‌ها بسیار افزوده خواهد شد؛ پس با امید به آینده، به پیش!


بخش ۱: مفهوم های رایج در ادبیات غنایی عاشقانه

عشق جانمایه ادبیات است. اگر انسان عاشق نشود، بعید است که شعری بگوید و کم پیش می آید که ما شعر یا داستانی را در دست بگیریم و بخوانیم اما در آن به دنبال رد پایی از عشق نگردیم؛ چراکه به قول حافظ:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند

عشق به خداوند، خود موضوع عمیق و جداگانه ای است که در بخش ادبیات غنایی عارفانه به آن خواهیم پرداخت؛ اما در این بخش با بیت ها و مضامینی آشنا می شویم که در آن ها، عشق در معنای عام تری مطرح شده است و اغلب می تواند هم عشق های زمینی میان آدمیان را شامل شود و هم عشق به خدا را.

۱. زندگی واقعی در عاشق بودن است.

 عاشقان به عشق زنده اند. کسی که عشق در وجود او خانه نکرده باشد، کالبدی خاکی ست تپی از روح و احساس؛ نقاشی و تصویر آدمی یا همان صورت بر دیوار است؛ به ظاهر انسان اما از معنا و هدف انسان بودن بسیار دور است؛ بود و نبودش یکی است یا اصلاً همان بهتر که نباشد!

◆ آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد (علوم و فنون ادبی ۱) مولانا
معنای مصراع دوم: هر که از سوز و گداز عشق بی بهره است، نابود باد.

◆ هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق / بر او نمرده به فتوای من نماز کنید حافظ
معنای بیت: هر کسی که در این جمع عاشق نیست، به فتوای من (حافظ) می توانید پیش از آن که بمیرد، بر او نماز میّت بخوانید! (زنده و مرده اش یکی است!)

◆ کسی کش نیست این آتش، فسرده است / سراپا گر همه جان است، مرده است وحشی بافقی
← (کسی کش نیست این آتش = کسی که برای او این آتش نیست: کسی که این آتش (سوز و گداز عشق) را ندارد. ساختار «کسی را چیزی بودن» که یادتان هست؟)

◆ اگر صد آب حیوان^۲ خورده باشی / چو عشقی در تو نبود مرده باشی وحشی بافقی
← «نبود» را در مصراع دوم درست خواندید؟ باید «نبُود = نَبُود» خوانده شود.

◆ هر آدمی ای که مهر مهرت / در وی نگرفت سنگ خارا است سعدی
معنای بیت: هر انسانی که نقش مهر تو بر او نباشد، با سنگ خارا تفاوتی ندارد.
← «مهر مهرت» را حرکت گذاری کنید.^۳

◆ هر کاو شراب عشق نخورده است و درد درد / آن است کز حیات جهانش نصیب نیست وحشی بافقی
← «درد درد» را حرکت گذاری کنید.^۴

◆ کسی کز عشق خالی شد فسرده است / گرش صد جان بود بی عشق مرده است نظامی
← «نبُود» را حتماً درست خواندید دیگر؟

۱. فصل اول، بخش دوم، مورد ۱۸

۲. آب حیوان: چشمه آب زندگانی، آب حیات، چشمه ای افسانه ای که گذشتگان اعتقاد داشتند در دل تاریکی ها جای دارد و اگر کسی از آن بنوشد عمر جاودانه پیدا می کند.

۳. پاسخ: مهر مهرت (نقش و نشانه عشق تو)

۴. پاسخ: دُرد دُرد (درد عشق که به تلخی دُرد است).



- ◆ زنده بی‌عشق کسی در همه عالم نیست / و آن‌که بی‌عشق بماند نفسی، آدم نیست
 ← (جای اصلی «زنده» کجاست؟ بله قبل از «نیست».)
- ◆ عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید / ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
معنای بیت: عاشق شو و گرنه روزی خواهی مرد بدون آن که به مقصود و هدف واقعی زندگی‌ات رسیده باشی.

زندگی نیز وقتی خوش است و ارزشمند که در کنار معشوق بگذرد.

- ◆ بی‌عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار / روز فراق را که نهد در شمارِ عمر (علوم و فنون ادبی ۱)
 حافظ
- ◆ ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر / باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر (بهار = شکوفه)
 حافظ
- ◆ اوقات خوش آن بود که با دوست به‌سر شد / باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود
 حافظ
- ◆ به‌هرزه بی‌می و معشوق، عمر می‌گذرد / بطالتم بس، از امروز کار خواهم کرد
 و این‌جا منظور حافظ از کارکردن و بطالت را کنار گذاشتن، همان عاشق شدن است!
 حافظ
- ◆ چو عمر خوش، نفسی گر گذر کنی بر من / مرا همان نفس از عمر در شمار آید
 سعدی
- ◆ عمری که رود بی‌تو، نمی‌بایدم آن عمر / می‌بایدم آن عمر دگر باره قضا کرد
 سلمان ساوجی
- ← (قضا کردن عمر: جبران کردن زندگی از دست‌رفته، دوباره زندگی کردن)

۲. تنها حقیقت جهان، عشق است.

در نگاه عارفان و عاشقان، تنها حقیقت جهان عشق است. فقط عشق اصالت دارد و دیگر چیزها باطل‌اند، خرافات‌اند، فانی‌اند و زودگذر.

- ◆ نیست به جز عشق، در این پرده کس / اول و آخر همه عشق است و بس (علوم و فنون ادبی ۲)
 جامی
- ◆ جز صورت عشقی حق هر چیز که من دیدم / نیمیش دروغ آمد نیمیش دغل دارد
 مولانا
- ◆ عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده / به جز از عشق تو، باقی همه فانی دانست (علوم و فنون ادبی ۳)
 حافظ
- ◆ فلک جز عشق، محرابی ندارد / جهان بی‌خاک عشق، آبی ندارد (علوم و فنون ادبی ۱)
 نظامی گنجی‌ای
- ← (آب در این‌جا به معنای آبرو و اعتبار آمده اما در کنار خاک، ایهام تناسب زیبایی دارد.)
- ◆ اگر دمی به مقامات عاشقی برسی / شود یقینت که جز عاشقی خرافات است
 عطار
- ◆ همه بازار عشق آمد سراسر / به جز عشق ای برادر هیچ منگر
 عطار
- ◆ به حشش که تا حق جمال نمود / دگر هرچه دیدم خیالم نمود
 عطار
- معنای بیت:** سوگند به حقیقت خدا که از وقتی جمال خدا را دیدم و عاشق او شدم، دیگر هیچ چیزی در این دنیا برای من اصالت و ارزش ندارد. (خیال و خرافات است.)

۳. دلی که عاشق نباشد، دل نیست.

با همین نگاه، شاعران ما دلی را که عاشق نباشد، دل نمی‌دانند.

- ◆ گر مهر نوزد چه کند جان در تن / و عشق نباشد به چه کار آید دل؟
 میرداماد
- ◆ هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست (علوم و فنون ادبی ۲)
 وحشی بافقی
- ← دل افسرده: دل یخ‌زده، دلی که گرمای عشق آن را پرتب‌وتاب نکرده‌باشد.



- سعدی **◆** خبر از عشق ندارد که ندارد یاری / دل نخواند که صیدش نکند دلداری
معنای مصراع دوم: دلی که معشوقی آن را صید نکرده باشد و به دام عشق نیفتاده باشد، دل نیست.
- حافظ **◆** خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق / تیره آن دل که در او شمع محبت نبود
معنای بیت: چشمانی که با گریه‌های عاشقانه رسوا و بی‌آبرو نشده باشند، بیهوده‌اند و دلی که شمع محبت در آن روشن نباشد، قلب سیاه است و به هیچ نمی‌ارزد.
 مولانا نیز در بیت زیر به نوعی به همین موضوع اشاره دارد:
- مولانا **◆** سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فروچکید و نامش دل شد (فارسی یازدهم)
مفهوم بیت: دل حاصل تأثیر عشق بر روح انسان است.

اصلاً بدون معشوق، سر و دل و جان به چه کار عاشق می‌آید؟

- سعدی **◆** سر که نه در پای عزیزان بود / بارِ گران است کشیدن به دوش
معنای بیت: سری که برای فداشدن در راه عزیزان و یاران نباشد، فقط بار سنگینی است که آن را به دوش می‌کشیم. (هیچ فایده‌ای ندارد.)
- سعدی **◆** هر چند که جان در خطر است از غمت ای دوست / دل کاو نه غم دوست خورد، دشمن جان است

۴. مه‌مستی عشق

عاشق، مستِ عشق است؛ نیازی به می و باده ندارد. با دیدن چشمان یار یا با رؤیا و خیال او مست می‌شود و بر سر ذوق می‌آید.

- سعدی **◆** مستی خمرش^۱ نکند آرزو / هر که چو سعدی شود از عشق مست
 ← (بین عشق و مست کسره می‌آید یا درنگ؟)
- سعدی **◆** هرچه کوتاه‌نظرانند بر ایشان پیمای / که حریفان ز مُل^۲ و من ز تأمل مستم
 نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست
- سعدی **◆** (باید بین ساقی و مست، درنگ بیاید. راستی کدام فعل در مصراع دوم حذف شده است؟)
- حافظ **◆** ما را ز خیال تو چه پروای^۳ شراب است / خم گو سر خود گیر^۴ که خُمخانه خراب است
 می‌کشیم از قَدح لاله شرابی موهوم / چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم
- عراقی **◆** نخستین باده کاندرا جام کردند / ز چشم مست ساقی وام کردند (علوم و فنون ادبی ۱)

۵. جاودانگی عشق

تا دنیا دنیاست، عشق نیز هست؛ هرگز دنیای ما بدون عشق و خالی از عاشقان نخواهد بود.

- حافظ **◆** از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
معنای بیت: به این دلیل در میان زرتشتیان گرامی هستیم که آتش همیشه جاودان در وجود ما شعله می‌کشد. (یعنی همان آتش عشق!)

۱. خَمَر: شراب، چیزی که از تخمیر قند حاصل می‌شود.

۲. بر ایشان پیمای: پیمانۀ آن‌ها را از شراب پرکن // مُل: شراب

۳. پروا: در این‌جا یعنی توجه و گرایش

۴. خم گو سر خود گیر: به ظرف شراب بگو که برود بی کار خودش.



۳۲. زبان نگاه

نگاه، زبانِ گویای میانِ مهرورزان است. چه بسیار سخن‌ها که بر زبان نمی‌آیند اما می‌توان آن‌ها را با نگاه بیان کرد.

- ◆ نشود فاش کسی آنچه میان من و توست / تا اشاراتِ نظر نامه‌رسان من و توست (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم / پاسخم ده به نگاهی که زبان من و توست
- ◆ گرم مجال نگاهی بود، زبان چه کنم؟ / حکایتی که نگه می‌کند، زبان نکند
- ◆ خوش آن نیاز که رفع حیا تواند کرد^۱ / نگاه را به نگاه آشنا تواند کرد
- ◆ کافی‌ست بهر سوختنم یک نگاه گرم / آتش به جانم از سخن آتشین مزین
- ◆ به دو چشمم از دو چشمش چه پیام‌هاست هر دم / که دو چشمم از دو چشمش خوش و پرخمار بادا
- ◆ به خلوتی که سخن می‌شود حجاب آن‌جا / حدیث دل به زبان نگاه می‌گویم

سایه

وحشی بافقی

وحشی بافقی

صائب تبریزی

مولانا

اقبال لاهوری

۳۳. محو یار شدن

عاشق محو تماشای یار است؛ گویی همه تن چشم است تا زیبایی او را ببیند و سراپا گوش تا سخن دلفریبش را بشنود.

- ◆ تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
- ◆ با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
- ◆ چون روی نماید همگی چشم شوم / چون در سخن آید همه تن گوش شوم
- ◆ همچو آینه، دیده شو همه تن^۲ / تا کنی چشم جان از او روشن
- ◆ فتاده‌ام به رخت چشم و گوش گشته سراپا / بیا که گوش به آواز پا و چشم به راهم

سعدی

فروغی بسطامی

فیض کاشانی

عراقی

وحشی بافقی

← می‌بینید که شاعر چقدر لطیف، انتظارش را برای شنیدن صدای پای یار و دیدن چهرهٔ دلدار بیان کرده‌است!

۳۴. رمیدن عاشق

گرچه وجود عاشق سرشار از شیفتگی و نیازمندی نسبت به دلدار است اما دلدار هم باید حواسش جمع باشد که بیش از حد بر عاشق خود سخت نگیرد و او را آزرده خاطر نکند چون پیدا می‌شوند عاشقانی که یک‌باره ترک یار دل‌آزار می‌کنند!

- ◆ ما چون ز دری پای کشیدیم، کشیدیم / امید ز هر کس که بریدیم، بریدیم (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشهٔ بامی که پریدیم، پریدیم
- ◆ رم‌دادن صید خود از آغاز غلط بود / حالا که ماندی و رمیدیم، رمیدیم
- ◆ در باغ، بهار است و صلاهی گل و گلشن / گر میوهٔ یک باغ نجیدیم، نجیدیم!
- ◆ بلبل آن به که فریب گل رعنا نخورد / که دو روزی‌ست وفاداری یاران دو رنگ
- ◆ مرنجان دلم را که این مرغ وحشی / ز بامی که برخاست مشکل نشیند (علوم و فنون ادبی ۱)

وحشی بافقی

وحشی بافقی

طیب اصفهانی

۱. معنای مصراع اول: خوشا آن نیاز و شور و عاشقانه‌ای که باعث شود، عاشق بر شرم و حیای خود غلبه کند، ترس را کنار گذارد و ...

۲. معنای مصراع اول: سعی کن مانند آینه سر تا پای وجودت چشم باشد (برای دیدن باشد).



۳۵. پیام‌رسان‌های دنیای عشق!

در خیال‌پردازی‌های شاعران ایران، کسی که راه به خلوت یار دارد و می‌تواند در گیسوان او بپیچد و تن نازک او را نوازش کند، تنها باد و نسیم است؛ این باد وقتی از کوی دوست به سوی عاشق می‌آید، بوی یار و بهار می‌دهد و با خود زندگی را به ارمغان می‌آورد؛ پس اگر پیغامی هست باید به باد صبا و نسیم کوی دوست سپرد تا به او برساند. (البته در روزگار قدیم، «هدهد»، «کبوتر» و «صبح» هم به عنوان پیام‌رسان‌های جایگزین کاربرد داشتند!)

- ◆ ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی / از این باد ار مددخواهی چراغ دل برافروزی حافظ
- ◆ ای صبا چون به جوانان چمن بازرسی / خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را حافظ
- ◆ من ای صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم / تو می‌روی به سلامت سلام ما برسانی سعدی
- ◆ همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را حافظ
- ◆ بر باد سپردم دل و جان تا به تو آرد / زین هر دو ندانم که کدامت نرسانید (علوم و فنون ادبی ۱) خاقانی
- ← یعنی گویا یکی از این دو (دل یا جانم) را فراموش کرد که به تو تقدیم کند و از این رو تو از من راضی نیستی و پاسخ پیغام‌های مرا نمی‌دهی
- ◆ جز صبا نیست بریدی که برد نامه به دوست / خنکا^۱ باد صبا گر نکند دم سردی سلمان ساوجی
- ◆ ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت / بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
- ← پوپک (شانه به سر) یا همان هدهد، پیام‌رسان میان سلیمان نبی و معشوقه‌اش بلقیس، ملکه سرزمین سبا بود. در این جا حافظ به زیبایی باد صبا را به هدهد مانند کرده، زیرا او نیز پیغام‌رسان است میان خانه حافظ و کوی یارش (سبا).

البته گاهی معشوق حتی به باد هم اجازه ورود به خانه خود را نمی‌دهد:

- ◆ من که باشم در آن حرم؟ که صبا / پرده‌دار حریم حرمت اوست (علوم و فنون ادبی ۱) حافظ
- ← پس باد صبا هم پرده‌دار و نگهبان حریم اوست و اجازه نشستن کنار او را ندارد.
- ◆ درون پرده سرایت چگونه یابم بار / گهی که باد صبا نیست محرم حرمت فانی

گاهی نیز این پیغام‌رسانان‌ها به صبح سپرده می‌شد که به راستگویی و صداقت بلندآوازه است:

- ◆ ای صبح دم بین که کجا می‌فرستمت / نزدیک آفتاب وفا می‌فرستمت خاقانی
- این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان / کس را خبر مکن که کجا می‌فرستمت
- باد صبا دروغ زن است و تو راست گوی / آن‌جا به رغم باد صبا می‌فرستمت
- ← می‌بینید که شاعر از باد صبا ناامید شده و مسئولیت رساندن پیام‌های محرمانه و عاشقانه‌اش را به صبح صادق سپرده است؛ مگر گشایشی در کار او رخ دهد اما گاهی از دست صبح هم کاری بر نمی‌آید (کلیه خطوط ارتباطی را دلدار محترم قطع کرده است!)
- ◆ آمد نفس صبح و سلامت نرسانید / بوی تو نیاورد و پیامت نرسانید (علوم و فنون ادبی ۱) خاقانی
- یا تو به دم صبح، سلامی نسپردی / یا صبح دم از رشک، سلامت نرسانید
- من نامه نوشتیم به کبوتر بسپردم / چه سود که بختم سوی بامت نرسانید

۱. برید: پیک، نامه‌رسان // خنکا: خوشا، چه خوب (ایهام تناسب زیبایی دارد در کنار «دم سردی»)



۳۳. چیرگی نابخردان

شاعران جزو اولین کسانی هستند که وقتی نابخردان و نالایقان به قدرت می‌رسند و جای انسان‌های دانا و شایسته را می‌گیرند، لب به اعتراض می‌کشایند.

- ◆ نهن گشت آیین فرزندگان / پراکنده شد نام دیوانگان^۱ (فارسی یازدهم)
 - ◆ هنر^۲ خوار شد، جادویی ارجمند / نهن راستی، آشکارا گزند (فارسی یازدهم)
 - ◆ جاهل آسوده، فاضل اندر رنج / فضل مجهول و جهل معتبر است
 - ◆ همای گو مفکن سایه شرف هرگز / بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
- معنای بیت:** به هما باید گفت که سایه شریف و عزیزش را بر خاک این دیار نیندازد زیرا دیگر ارج و قرب کلاغ‌ها- که جز قارقار کردن کاری نمی‌دانند- از طوطیان شکرسخن بیش‌تر شده است. (دوره دوره نابخردان پرهیاهوست.)
- ◆ جای آن است که خون موج زند در دل لعل / زین تغابن^۳ که خَزَف^۴ می‌شکنند بازارش
 - ◆ ای بسا دانا کز ساده‌دلی مانده سفیل^۵ / وی بسا نادان کز حیل‌گری نام‌آور ...
- آن یکی منعم بر خیل فقیران سالار / و آن یکی نادان بر مردم دانا سرور

فردوسی

خاقانی

حافظ

حافظ

بهار

۳۴. مردم‌گریزی

گاهی شاعران ما به حدی از دست مردم زمانه دلگیرند و در آن‌ها مردمی و انسانیت نمی‌یابند که انزوا و تنهایی را بر بودن با آن‌ها ترجیح می‌دهند.

- به این دوبیت زیبای مولانا توجه کنید:
- ◆ دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد^۶ ملولم و انسانم آرزوست
 - ◆ گفتند: یافت می‌نشود، جُسته‌ایم ما / گفت: آن‌چه یافت می‌نشود، آتم آرزوست
- دقت کنید که پیر روشن‌دل، **خارج از شهر** به دنبال انسان می‌گردد؛ پس دنیا برعکس شده: شهر که باید جای آدمیان باشد، پر از دیو و دد است و مگر در صحرا و بیابان- جای دیو و دد- بتوان سراغی از انسان یافت. این‌که مولانا به دست شیخ و مرشد خود **چراغ** داده‌است، به این معنی‌ست که از دید او دنیای ما آدمیان در تاریکی ستم و نادانی فرورفته‌است و روز ما با شب تفاوتی ندارد.
- ◆ تا چشم بشر نیندت روی / بنهفته به ابر چهر دل‌بند
 - ◆ تا وارهی از دم ستوران / وین مردم نحس دیومانند
 - ◆ با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر سعد کرده پیوند (فارسی دوازدهم)
 - ◆ جز صُرَاحی و کتابم نبود یار و ندیم / تا حریفان دغا را به جهان کم بینم^۷
 - ◆ بگذار در بزرگی این منجلاب یأس^۸ / دنیای من به کوچکی انزوا شود
 - ◆ چون آهوی رمیده ز وحشت‌سرای شهر / رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم

حافظ

سیمین بهبهانی

رهی معیری

۱. معنای مصراع: دیوانگان و نابخردان به نام و آوازه رسیدند.

۲. **هنر**: دانش و فن و هنر و هر نوع توانایی اکتسابی

۳. تغابن: زیانکاری، افسوس و حسرت

۴. خَزَف: سفال

۵. سفیل: بدبخت، پست

۶. دد: حیوان وحشی

۷. صُرَاحی: ظرف شراب؛ دغا: حیل‌گر و ناراست

۸. در این‌جا منظور از «منجلاب یأس» جامعه فاسد و ناامیدکننده شاعر است.



۳۵. به سامان کردن اوضاع

در مقابل، گاهی هم شاعران با امیدی تابناک دست بر هم می‌کوبند و کمر همت می‌بندند و ما را به تغییر دادن اوضاع، برهم زدن رسم ستمگرانه روزگار و ساختن دنیایی آرمانی (آرمان‌شهر یا مدینه فاضله) فرامی‌خوانند.

- ◆ چرخ برهم زنم آر غیر مُرادم گردد! / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک^۱
- ◆ بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست / عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی!
- ◆ گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان^۲ / برداشتمی من این فلک را ز میان
- ◆ از نو فلکی دگر چنان ساختمی / که آزاده به کام دل رسیدی آسان

حافظ

حافظ

حافظ

خیام

۳۶. دوری از تن‌آسایی و همت‌کردن برای هدف‌های بزرگ

برخی انسان‌ها سر پُرسودایی دارند و نمی‌توانند به یک زندگی آرام و بی‌دغدغه راضی باشند. در زندگی این دسته از آدمیان، فراز و فرود و اشک و لبخند بسیار است.

- ◆ مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه / یا چو مردانت مرگ رویاروی
- ◆ نهنگی بجه خود را چه خوش گفت / به دین ما حرام آمد کرانه (علوم و فنون ادبی ۱)
- ◆ به موج آویز و از ساحل پرهیز / همه دریاست ما را آشیانه
- ◆ موجیم که آسودگی ما عدم ماست / ما زنده به آنیم که آرام نگیریم
- ◆ یا به قول استاد شفیعی کدکنی:
- ◆ حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت دشت شب خفته است
- ◆ دریایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است (فارسی یازدهم)
- ◆ بیا تا به همراه مرغان طوفان / به هر موج توفنده قایق برانیم
- ◆ بیا باد باشیم و طوفان برآریم / چنان رود بیچنده بی‌تاب باشیم
- ◆ ز رُخوت حذر کن که با کاهلی‌ها / من و تو نه دریا، که مرداب باشیم
- ◆ ای مرغ‌های طوفان، پروازتان بلند /... / زان سوی خواب مرداب، پروازتان بلند / می‌خواهم از نسیم بپرسم / بی جزر و مد قلب شما / آه / دریا چگونه می‌تپد امروز؟! /

حفظه بادغیسی

اقبال لاهوری

کلیم کاشانی

مهدی سهیلی

شفیعی کدکنی

خُب، شما هم آماده‌اید؟ قایقتان مطمئن و محکم هست؟ اگر نیاز به یک واریسی دارد هیچ عجله‌ای نیست (منظورم یک دوره کوچک است)؛ به هر حال در صفحه بعد، تست‌های عربده‌جویی شما را به مبارزه می‌طلبند؛ البته می‌دانم که شما دیگر از این هیاهوها نمی‌ترسید و آن‌ها را بر سر جایشان خواهید نشاند؛ بینم چه می‌کنید!


۱. چرخ فلک: گردون روزگار، آسمان چرخنده، تقدیر و سرنوشت


۲. معنای مصراع: اگر مانند خداوند، اختیار آسمان و جهان در دست من بود


بخش ۳: مفهوم‌های رایج در ادبیات تعلیمی

شعر راهی‌ست برای بیان زیباتر احساسات. شاعران از زبان و توانایی‌های نهفته در آن بهره می‌گیرند و احساسات و عواطف خود را بسیار رنگین‌تر از دیگران بیان می‌کنند. زبان در نزد آن‌ها همچون افسونی‌ست که گاهی با آن خواننده را جادو می‌کنند و به عمق وجود او نفوذ می‌نمایند. اما گاهی پیش می‌آید که شاعران و ادیبان از شعر و ادبیات نه برای بیان احساسات که برای آموزاندن مطالبی که به نظرشان سودمند می‌آید، بهره می‌گیرند. این‌جاست که نوعی خاص از شعر با نام «ادبیات تعلیمی» مطرح می‌شود که محور اصلی آن اخلاق، دین، عرفان و فلسفه است و در تمدن بشر پیشینه‌ای دیرینه دارد. از آن‌جا که موضوعات این نوع ادبی بسیار گسترده و پرشمار است، ما در این بخش فقط با مفهوم‌هایی که ردپایی از آن‌ها در کتاب‌های درسی‌تان دیده می‌شود، آشنا خواهیم شد.


۱. آشتی‌جویی و مدارا


 دوستی و نیک‌جویی با دیگران بسیار کارسازتر است تا جنگ و دشمنی. اصلاً دنیا ارزش آن را ندارد که به خاطرش با دیگران به جنگ برخیزیم.


حافظ  آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

سعدی  همی تا برآید به تدبیر کار / مدارای دشمن به از کارزار


معنای بیت: تا وقتی که می‌توان با تدبیر و چاره‌گری به نتیجه رسید، بهتر است با دشمن مدارا کرد و با او وارد جنگ نشد.

سعدی  چو کاری برآید به لطف و خوشی / چه حاجت به تندى و گردن‌کشی


ناصر خسرو  نیک‌خو گفته است یزدان مر رسول خویش را / خوی نیک است ای برادر گنج نیکی را کلید (علوم و فنون ادبی ۱)


سعدی  به نرمی ز دشمن توان کرد دوست / چو با دوست سختی کنی دشمن اوست

معنای بیت: با مدارا و ملایمت می‌شود دشمن را به دوست تبدیل کرد اما اگر بر دوستان سخت‌گیرى و با آن‌ها تندى کنی، به دشمن تبدیل خواهند شد.

صائب تبریزی  چه کند سیل گران‌سنگ به همواری دشت؟ / خاک در دیده دشمن به مدارا زده‌ایم


معنای بیت: سیل عظیم و ویرانگر وقتی به دشت هموار می‌رسد، هیچ کاری از دستش برنمی‌آید- زیرا دشت در برابر او، به مقابله و مقاومت نمی‌پردازد- ما هم با مدارا و ملایمت دشمنان خود را ناکار کرده‌ایم.

طالب آملی  کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آینه داشتن (علوم و فنون ادبی ۱)

سعدی  دلم خانه مهر یار است و بس / از آن، می‌نگنجد در آن کین کس

معنای بیت: دل من فقط جای عشق خداوند است به همین دلیل دیگر در آن جایی برای کینه و دشمنی با انسان‌ها وجود ندارد!

۲. دنیا دارِ مکافات است.

 اگر درشت‌خویی و بدی پیشه کنیم، دنیا نیز با خشونت و بی‌رحمی با ما معامله می‌کند و اگر خوبی کنیم، در آینده خوبی خواهیم دید؛ گویی آسمان، آینه‌ای بر فراز سر ماست که کارهای خودمان را بر خودمان بازتاب می‌کند!



- ◆ چون نخواهی کت ز دیگر کس جگر خسته شود / دیگران را خیره‌خیره دل چرا باید خلیل (علوم و فنون ادبی ۱) ناصر خسرو
- ◆ عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده / حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت گفتا که که را کشتی تا کشته شدی زار / تا باز که او را بکشد، آن که تو را کشت انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس / تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت ناصر خسرو
- ◆ نبخشود بر حال پروانه شمع / نگه کن که چون سوخت در پیش جمع سعدی
- ◆ چو آیین نکوکاری کنی ساز / نگردد با تو جز آن نیکویی باز جامی
- ◆ ایمن مشو ز فتنه چو خود فتنه می‌کنی / گر چیره‌ای تو چیره‌تر است از تو روزگار پروین
- ◆ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات / که واجب شد طبیعت را مکافات نظامی
- ◆ سپهر آینه عدل است، شاید / که هر چه از تو بیند وانماید

۳. تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

دیدیم که دنیا دار مکافات است؛ پس اگر امروز خوبی کنیم و گره از کار کسی بگشاییم، دیر یا زود نتیجه‌ی خوبش را از جای دیگری خواهیم دید.

- ◆ تو نیکی می‌کن و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهد باز سعدی
- ◆ نیکی کن ای پسر تو که نیکی به روزگار / سوی تو بازگردد اگر در چه افکنی اوحدی مراغه‌ای
- ◆ نترسد آن که بر افتادگان نبخشد / که گر ز پای درآید کسش نگیرد دست؟ سعدی
- ◆ کسی دانه نیک مردی نکاشت / کز او خرمن کام دل برداشت (علوم و فنون ادبی ۱) سعدی
- ◆ تو نیکی کن چو نیکی می‌توان کرد / که هرگز از نکوکاری زیان کرد؟ عطار
- ← (که = چه کسی // مصراع دوم پرسش منفی است).
- ◆ تو تخم نیکی فشان و ناامید مباش / که هیچ دانه نهاده است جاودان در خاک؟ فیاض
- ← پس خوبی کردن‌های امروز ما، دیر یا زود در آینده ما را بهره‌مند و خوشبخت خواهد کرد.
- ◆ که هر کس که او تخم نیکی بکاشت / از ایدر نشد تا برش برداشت فرامرنامه
- ◆ **معنای مصراع دوم:** تا نتیجه و بار نیکی را برداشت نکرد، از این جهان نرفت.
- ◆ به نومی‌دی در شفقت گشودن / بس است امید رحمت پارسا را پروین اعتصامی
- ◆ **معنای بیت:** به روی فردی ناامید، در مهربانی و یاری گشودن، کافی است تا ما پارسایان به رحمت و یاری خدا در آینده امیدوار باشیم.

۴. بدی را با خوبی پاسخ‌دادن

برخی می‌گویند کسی که با بدان بد رفتار می‌کند، تفاوت چندانی با آن‌ها ندارد. انسان خوب نباید حتی در رویارویی با انسان‌های بد، راه و رسم خود را کنار بگذارد و به بدی روی بیاورد. این شیوه معمولاً باعث می‌شود که انسان‌های بدکار نیز شرم‌منده شوند و از بدی کردن دست بکشند.

- ◆ زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار. (علوم و فنون ادبی ۳) گلستان سعدی
- ← از زمین فقط گرد و غبار نصیب آسمان می‌شود، اما آسمان از نثار کردن قطره‌های باران به زمین هرگز دست نمی‌کشد!



پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات تعلیمی

- ۱ پیام عبارت زیر با مفهوم همهٔ گزینه‌ها، به‌جز در تضاد و تقابل است.
 «گران‌جانی بی‌ادبی می‌کرد. بهلول او را ملامت نمود. او گفت: چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته‌اند. گفت: آب و گل را نیکو سرشته‌اند اما لگد کم خورده است.»
- ۱) به اصل تیره بود تربیت چو نقش بر آب / ولی به لوح مصفاً چو نقش بر حجر است
 - ۲) نه زر توان بری از سنگ و آهن و پولاد / نه آهن آید از آن سرزمین که کان زر است
 - ۳) کسی شکر ز نی بوریا طمع نکند / به صورت ارچه نی بوریا چو نی‌شکر است
 - ۴) ز ماوراء طبیعت خبر نداری هیچ / درون خانه چه داند کسی که پشت در است
- ۲ عبارت «من ریاست این کیوتران تکفل کرده‌ام و مرا از عهدهٔ لوازم ریاست بیرون باید آمد.» از کدام بیت زیر دور است؟
- ۱) برو پاس درویش محتاج دار / که شاه از رعیت بود تاج‌دار
 - ۲) رعیت چو بیخ‌اند و سلطان درخت / درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
 - ۳) اگر خوش بخسید ملک بر سریر / نیندارم آسوده خسبد فقیر (سریر: تخت پادشاهی)
 - ۴) چو از آه خداخواهان برافتد ملک سلطانان / نباید پادشاهان را ستم بر پاسبان کردن
- ۳ پیام کدام عبارت متفاوت است؟
- ۱) نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین به خدمت بستن.
 - ۲) پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌تراند که خردمندان به قربت پادشاهان.
 - ۳) و حکما گفته‌اند که اگر آب حیات فروشدند به آبروی، دانا نخرد.
 - ۴) نفس را به طعام وعده دادن آسان‌تر است که بقال را به درم.
- ۴ عبارت «گفت: ای روح الله چرا زبون این ناکس شده‌ای و هرچند او قهر می‌کند، تو لطف می‌فرمایی؟ عیسی گفت: از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید. من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود.» با کدام عبارت زیر نزدیکی معنایی دارد؟
- ۱) رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان.
 - ۲) لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان.
 - ۳) زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار.
 - ۴) عالم را نشاید که سفاهت از عامی به حلم درگذارد که هر دو طرف را زیان دارد: هیبت این کم شود و جهل آن، مستحکم
- ۵ کدام بیت با سه بیت دیگر نزدیکی معنایی ندارد؟
- ۱) من نمی‌گویم زیان کن یا به فکر سود باش / ای ز فرصت بی‌خبر در هر چه هستی زود باش
 - ۲) من پیر سال و ماه نیم، یار بی‌وفاست / بر من چو عمر می‌گذرد، پیر از آن شدم
 - ۳) ای دل، بقا دوام و بقایی چنان نداشت / ایام عمر، فرصت برق جهان نداشت
 - ۴) دل چه بندی در بد و نیک جهانی که اندر او / هرچه هست از کام و ناکامی به یک دم بگذرد
- ۶ مفهوم کدام بیت در تضاد با سه بیت دیگر است؟
- ۱) امروز شراب نوش و شادی کن / بگذار حدیث دی و فردا را
 - ۲) درخت اندر بهاران بر فشاند / زمستان لاجرم بی‌برگ ماند
 - ۳) به دختر چه خوش گفت بانوی ده / که روز نوا برگ سختی بنه
 - ۴) ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار / که می‌رسند ز بی‌رهزنان بهمن و دی



۳۵

مفهوم مصراع دوم بیت زیر در کدام گزینه دیده نمی‌شود؟

«بندگان را نیست یاور جز خدا / یاری از وی خواه و از غیرش مخواه»

- ۱) هین از او خواهید نه از غیر او / آب در یم جو مجو از خشک جو
- ۲) همه درگاه تو جویم همه از فضل تو بویم / همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
- ۳) حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز / حاجت، آن به که در قاضی حاجات بری
- ۴) گویند تمنایی از دوست بکن سعدی / جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی

۳۶

مفهوم کدام بیت در کمانک مقابل آن نادرست است؟

- ۱) سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید (علاج واقعه قبل از وقوع)
- ۲) بد اصل گدا چو خواجه گردد نه نکوست / مغرور شود نداند از دشمن دوست (نکوهش تازه به دوران رسیدگی)
- ۳) بسیار کس ز پای درآورد اسب آژ / او را مگر نبود لگام و دهانه‌ای (افسارگسیختگی)
- ۴) باران چو بیبایی شد گردند ملول از وی / و آن‌گه که نبارد هیچ وصلش به دعا خواهند (دوری و دوستی)

۳۷

مفهوم کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- ۱) ملک او را ابتدا و انتها و عزل نیست / ذات او را آفت و کیفیت و مقدار نیست
- ۲) ذات او را نبرده ره ادراک / عقل را جان و دل در آن ره چاک
- ۳) ای زده بر تراز گمان خیمه کبریا را / دست به تو کجا رسد عقل شکسته پای را
- ۴) نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / نر بر ذیل وصفش رسد دست فهم

۳۸

مفهوم بیت «حقّه پرآواز به یک در بود / گنگ شود چون شکمش پر بود» به کدام بیت زیر نزدیک‌تر است؟

- ۱) با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام / نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
- ۲) قفل گنج زر است خاموشی / از صدف پرس این معما را
- ۳) فلک چون صدف شد لبالب ز در / جهان را ز آوازه‌اش کرد پر
- ۴) من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

۳۹

مفهوم کدام بیت از مفهوم بیت زیر، دور است؟

«پادشاهی که طرح ظلم افکند / پای دیوار مُلک خویش بکند»

- ۱) ستم مکن به ضعیفان که شد تبسم برق / بَدَل به ناله جانسوز در نیستان‌ها
- ۲) ظالم ار سندان بود مظلوم را / تیر آه از سخت سندان بگذرد
- ۳) بر ضعیفان ظلم کردن، ظلم بر خود کردن است / غله هم بی‌بال و پر شد تا خس و خاشاک سوخت
- ۴) همی خندم از لطف یزدان پاک / که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک

۴۰

مفهوم بیت زیر، از بیت کدام گزینه دریافت می‌شود؟

«صرف بیکاری مگردان روزگار خویش را / پرده روی توکل ساز، کار خویش را»

- ۱) با توکل سفری شو که در این راه، به چاه / هر که از دست نینداخت عصا، می‌افتد
- ۲) هر که یقین را به توکل سرشت / بر کرم «الزَّزُّقُ عَلَى اللَّهِ» نوشت
- ۳) از توکل می‌توان آمد سلامت بر کنار / کشتی ما را خدا از ناخدا دارد نگاه
- ۴) بیکاری و توکل دور است از مروّت / بر دوش خلق مفکن زنه‌ار بار خود را



پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای ادبیات تعلیمی

۱ مفهوم عبارت: نوع تربیت، رفتار فرد را تعیین می‌کند و گرنه ذات همه خوب است (مخالف مفهوم ۲۵) شاعر در گزینه نخست می‌گوید که تربیت برای کسی که اصل و ذات او بد است، نقش بر آب است اما برای کسی که ذات او پاکیزه است مانند نقش بر سنگ است و هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود. (پس مهم ذات است نه تربیت.) در دو گزینه دیگر هم، تفاوت آهن و طلا یا نی حصیر و نی شکر در ذات آنهاست و با سعی و تلاش ما نمی‌شود از معدن آهن، طلا یا از نی حصیر شکر حاصل کرد؛ اما در گزینه چهارم شاعر سخنی دیگر می‌گوید و از ما می‌خواهد که از عالم معنا و ماوراء طبیعت بی‌خبر نباشیم ← **گزینه چهارم**

۲ مفهوم محوری تست: فلسفه وجود پادشاه و حاکم، خدمت به مردم است. این مفهوم به‌طور روشنی در بیت‌های اول و دوم دیده می‌شود. بیت سوم هم به این مفهوم نزدیک است. **معنای بیت سوم:** بعید می‌دانم که اگر پادشاه بر تخت پادشاهی خود اوقاتش را به آسودگی بگذراند و برای تأمین آسایش و امنیت مردم خود را به رنج نیندازد، فقیران جامعه (رعایا) بتوانند در امنیت و آسایش به‌سر برند. **مفهوم بیت چهارم:** تأثیر آه (مفهوم ۴۸ ادبیات عاشقانه) و نکوهش ستمگری (مفهوم ۵) ← **گزینه چهارم**

۳ مفهوم محوری تست: مناعت و بلندطبعی (مفهوم ۱۷) **معنای عبارت دوم:** بیش از آن که خردمندان نیازمند پادشاهان باشند، پادشاهان به خردمندان و عالمان نیاز دارند (برتری خردمندان و عالمان بر حاکمان و زورمندان) ← **گزینه دوم**

۴ مفهوم محوری تست: بدی را با خوبی پاسخ‌دادن (مفهوم ۴) سفارش گزینه اول و چهارم این است که با انسان‌های بد و نافرهیخته با رحم و حلم (صبر و مدارا) رفتار نکنیم. گزینه دوم نیز نمی‌تواند پاسخ این تست باشد، چون در عبارت متن تست، حضرت عیسی می‌خواهد فرد بی‌ادبی را مؤدب کند در حالی که لقمان از بی‌ادبان، ادب می‌آموخته‌است. **معنا و مفهوم گزینه سوم:** با آن که از زمین فقط گرد و غبار نصیب آسمان می‌شود، آسمان بخشندگی و مهربانی خود را از دست نمی‌دهد و همیشه باران نثار زمین می‌کند ← **گزینه سوم**

۵ مفهوم محوری تست: توجه به گذر سریع عمر (مفهوم ۲۸) **معنای بیت دوم:** پیری من از گذر عمر نیست از بی‌وفایی و بی‌توجهی یاری‌ست که به سرعت عمر از کنار من می‌گذرد و از من دور می‌شود. (بیت زیبایی‌ست از حافظ.) می‌بینیم که در این بیت برخلاف سه بیت دیگر سخن شاعر و تأکید او بی‌وفایی یار است نه هشدار به گذشتن سریع عمر ← **گزینه دوم**

۶ مفهوم محوری تست: دوراندیشی و آینده‌نگری (مفهوم ۱۳) **مفهوم بیت اول:** دم‌غنیمت‌شماری (مفهوم ۲۹ ادبیات عارفانه) ← **گزینه اول** **معنای بیت دوم:** درخت، تمام برگ و بار خود را خرج فصل بهار می‌کند - و به فکر زمستان نیست - به همین دلیل در زمستان دچار بی‌برگی و برهنگی می‌شود!

۷ مفهوم محوری تست: لطف و خشم هر یک به جای خود (مفهوم ۵) ← **گزینه اول** **معنای بیت چهارم:** در لطف‌های این دنیا، سختی و رنج نهفته است و هیچ‌گاه از دنیا لقمه چرب و نرمی نصیب انسان نمی‌شود مگر آن که در میان آن استخوانی باشد.

۸ مفهوم محوری تست: با بدان، بد بودن (مفهوم ۴) **مفهوم بیت اول:** علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد (مفهوم ۱۲) ← **گزینه اول** **معنای بیت سوم:** اگر می‌خواهی سعادتمند باشی، با بدان خوبی نکن زیرا فقط فرد نادان در شوره‌زار درخت می‌کارد. (خوبی کردن به انسان‌های بد، حاصلی در بر ندارد.)



مقدمه‌ای بر فصل سوم

حالا هنگام آن است که آموخته‌ها و اندوخته‌هایتان را از این گشت‌وگذار پربار ادبی و فکری که تا این جا با هم داشتیم، در بررسی بیت‌های لابه‌لای کتاب‌های علوم و فنون ادبی به کار بگیرید. راستش را بخواهید، زیرا اغلب تست‌های معنا و مفهوم در آزمون اختصاصی رشته علوم انسانی بر پایه همین بیت‌های کتاب درسی طرح می‌شود. در ادامه این کتاب کوشش می‌کنم هر بیت و عبارتی را که می‌تواند موضوع پرسشی مفهومی قرار بگیرد، به ترتیب درس‌های کتاب‌های علوم و فنون در قالب یک تست بررسی کنم؛ در پاسخ تست‌ها اگر نکته تازه‌ای برای دانستن لازم است، با شما در میان می‌گذارم و اگر تکرار آموزه‌های پیشین است به آن ارجاع می‌دهم؛ پاسخ این تست‌ها خودش یک بررسی کامل از تناسب مفهومی و قرابت معنایی سه کتاب علوم و فنون است! و پس از این بررسی و واکاوی دقیق و درس‌به‌درس، می‌رویم سراغ تست‌های سنجشی (تألیفی و آزمون سراسری) تا کامل‌ترین آموزش ممکن را به شما دختران و پسران نازنین و آزاده میهنم تقدیم کرده باشم که همانا سزاوار آید.

بخش ۱: بررسی تستی و مفهومی بیت ها و عبارات های مهم در کتاب علوم و فنون ادبی ۱

ستایش + درس یکم

۱- بیت «ای بی نشان محض نشان از که جویمت؟ / گم گشت در تو هر دو جهان، از که جویمت؟» و همه بیت های زیر، به جز مفهوم مشترکی دارند.

- ۱) با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم/ یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
- ۲) کی دیده ببیندت که در دیده من/ تو نوری و نور دیده دیدن نتوان
- ۳) دلدار چون نقاب ز رخ در نمی کشد/ هر کس حکایتی به تصور چرا کنند؟
- ۴) گفتم نشان تو ز که پرسم؟ نشان بده/ گفت آفتاب را بتوان یافت بی نشان

پاسخ تشریحی: مفهوم محور تست: بی نشانی خدا (مفهوم ۴۱ ادبیات تعلیمی)

مفهوم بیت چهارم: وجود خدا آشکار است (مفهوم ۵ ادبیات عارفانه)

جانم؟ منتظر پاسخ کلیدی هستید؟

به خط خطی های سمت چپ کادر نگاه کنید، شاید چیزی دستگیرتان شد 😊

این کار را کردیم که در نگاه اول، پاسخ تست ها لو نرود.

۲- مضمون بیت «ما با توایم و با تو نه ایم، اینت بوالعجب / در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم» با کدام بیت زیر نزدیکی دارد؟

- ۱) پیدا بسی بجستمت اما نیافتم / اکنون مرا بگو که نهان از که جویمت؟
- ۲) چون در رهت یقین و گمانی همی رود، ای برتر از یقین و گمان از که جویمت؟
- ۳) در جست وجوی تو دلم از پرده اوقاتاد / ای در درون پرده جان، از که جویمت؟
- ۴) عطار اگر چه یافت به عین یقین تو را، ای بس عیان، به عین عیان از که جویمت؟

پاسخ تشریحی: مفهوم مشترک دو بیت: خداوند در کنار ماست اما ما حضورش را حس نمی کنیم. (مفهوم ۴ ادبیات عرفانی)

۳- مفهوم کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) در جستجوی تو دلم از پرده اوقاتاد / ای در درون پرده جان از که جویمت؟
- ۲) تبدلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی دیدش و از دور «خدایا» می کرد
- ۳) ای در میان جانم و جان از تو بی خبر / وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر
- ۴) به بینندگان آفریننده را / نبینی مرنجان دو بیننده را

پاسخ تشریحی: مفهوم محور تست: خداوند در کنار ماست. (نحن اقرب من جبل الوریذ)

در گزینه چهارم شاعر می گوید که خدا با چشم سر، دیدنی نیست.

۴- پیام نهایی داستان «روباہ در دام افتاده» از الهی نامه عطار که با بیت زیر پایان می یابد، از کدام گزینه دریافت می شود؟

«حدیث دل حدیثی بس شگفت است / که در عالم حدیثش در گرفته است»

- ۱) با خبر شو از رموز آب و گل / پس بزن بر آب و گل اکسیر دل
- ۲) ما ز رسوایی بلند آوازه ایم / نامور شد هر که شد رسوای دل
- ۳) حدیث اهل دل مشهور عالم می شود صائب / ز دریا چون برون آید گهر پنهان نمی ماند
- ۴) ای دل جو به دام او فتادی / از بند هزار دام رستی

پاسخ تشریحی: مفهوم اصلی حکایت یاد شده این است که «دل» ارزشمندترین جزء هستی است (مفهوم ۱ ادبیات عارفانه). در بیت

نخست نیز «دل» اکسیر و کیمیا است و مابقی وجود ما آب و گل کم ارزش.



۵- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟

- ۱) بر سایه بان حسن عمل اعتماد نیست / سعدی مگر به سایه لطف خدا رود
 - ۲) به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد / گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید
 - ۳) شاخی که بی ثمر نبود در چهار فصل / دست ز کار رفته اهل تو گل است
 - ۴) هر که زین گلشن لبی خندان تر از گل بایدش / خاطری فارغ ز عالم چون تو گل بایدش
- پاسخ تشریحی:** مفهوم محور **تست** با **تو گل** به خدا و اعتماد به لطف او زندگی به خوبی و بی غم می گذرد.
مفهوم بیت نخست: امید به بخشایش خدا در روز جزا (مفهوم ۴۹ ادبیات تعلیمی)

۶- پیام کدام بیت متفاوت با سه بیت دیگر است؟

- ۱) بر در شاهم گدایی نکته ای در کار کرد / گفت بر هر خوان که بنشستم، خدا رزاق بود
 - ۲) مکن از کسب، دست خویش کوتاه چون گران جانان / منه بر کاهلی زنهار بنیاد تو گل را
 - ۳) ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم / با پادشه بگوی که روزی مقدر است
 - ۴) چند روزی بر در صبر و تحمل می زنم / دست امیدی به دامان تو گل می زنم
- پاسخ تشریحی:** مفهوم محور **تست** روزی مقدر است و برای گذران زندگی باید به خدا توکل داشت.
معنای بیت دوم: زنهار و آگاه باش که معنای توکل، تنبلی و کاهلی نیست (از تو حرکت از خدا برکت)

۷- معنا و مفهوم در بیت «خرده ای از مال دنیا در بساط هر که هست / جبهه واکرده ای پیوسته چون گل بایدش» به کدام بیت زیر، نزدیک است؟

- ۱) اوراق گل از خنده بی جاست پریشان / شیرازه مجموعه دل چین جبین است
 - ۲) چند روزی مهر خاموشی به لب زن غنچه وار / چون زر گل چند خرج چهره خندان شوی
 - ۳) لبش با هم نمی آید از آن روی / که دارد خرده زر در دهان گل
 - ۴) چین جبهه واکردی، عیش عاشقان خوش باد / خنده از لبست گل کرد، عید باده نوشان است
- پاسخ تشریحی:** منظور از «خرده ای از مال دنیا» یا «خرده زر» همان گردهای طلایی رنگ گل است. گل به همین اندک داشته هایش خرسند است و به روی عالم و آدم می خندد و جشن و مهمانی به راه می اندازد (نزدیک به مفاهیم «نکوهش زراندوزی، ۱۱» و «قناعت و خرسندی، ۱۶» در ادبیات تعلیمی). در بیت دوم شاعر غنچه بسته دهان را به گل خندان باغ ترجیح می دهد. در بیت سوم نیز خندیدن گل (شکفتن گل) مایه پرپر شدنش دانسته شده، یعنی چین انداختن بر جبین و ترش رویی کردن مانع آشفتگی و پریشانی است. بیت چهارم درباره دمسازی و خوش اخلاق شدن معشوق است.

۸- بیت «هر که می خواهد که از سنجیده گفتاران شود / بر زبان بند گرانی از تأمل بایدش» با بیت کدام گزینه مفهوم مشترکی دارد؟

- ۱) زبان قال فروبند نزد اهل کمال / رموز عشق نباشد حدیث گفت و شنود
 - ۲) گر راست سخن گویی و در بند بمانی / به زان که دروغت دهد از بند رهایی
 - ۳) در روز بازخواست بود نامه اش سپید / چون صبح اگر کسی به تأمل نفس کشد
 - ۴) به خرمن ها سخن سنجد ترا / زو لبست چون خنده موزون نماید
- پاسخ تشریحی:** مفهوم محوری تست: اندیشیده سخن گفتن (مفهوم ۳۳ ادبیات تعلیمی)
مفهوم بیت نخست: عشق بیان کردنی نیست (مفهوم ۹ ادبیات عاشقانه)
مفهوم بیت دوم: راست گویی و دفاع از حقیقت (مفهوم ۱۵ ادبیات تعلیمی)
معنای بیت سوم: هر که پس از درنگ و تأمل دم برآورد و سخن بگوید (مانند صبح که پس از ساعت ها درنگ در خلوت شب، می دمد و چهره می نماید) در روز رستاخیز، کارنامه ای سپید و پاک از گناه خواهد داشت.
معنای بیت چهارم: در خنده ات سخن ها و معنی های فراوان هست، هم سنگ خرمن ها سخن (با خنده ات چه سخن ها که با ما نمی گویی!)



۹- مفهوم بیت «صبر بر جور فلک کن تا برآیی روسفید / دانه چون در آسیا افتد تحمل بایدش» با کدام یک از بیت‌های زیر یکسان است؟

- آ) ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال/ مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش
 ب) تحمل چو زهرت نماید نخست/ ولی شهد گردد چو در طبع رُست
 ج) سپهر پیر نمی‌دوخت جامه بیداد/ اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری
 د) در این آوردگه آن به که پوشی/ ز دانش مغفر و از صبر جوشن
 ه) مابین آسمان و زمین جای عیش نیست/ یک دانه چون جهد ز میان دو آسیا؟
 ۱) ج، د ۲) آ، ب، د ۳) آ، ب، ه ۴) ج، د، ه

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: صبر و تحمل برای رسیدن به مقصود ضروری است.

مفهوم بیت ج: ستم‌ستیزی (مفهوم ۸ ادبیات تعلیمی)

مفهوم بیت ه: دنیا فقط مایه رنج و سختی است.

(در بیت صورت پرشش، واژه «روسفید» هنرمندانه به کار گرفته شده است؛ حاصل تحمل آسیا برای دانه گندم، آرد شدن است که سفیدی‌اش مثال‌زدنی است. در بیت ه نیز زمین و آسمان را دو سنگ آسیا دانستن که دور هم می‌چرخند تا انسان را لِه کنند! تصویرسازی هوشمندانه و البته دردناکی است!)

۱۰- مفهوم کدام بیت هم‌نوا با سه بیت دیگر نیست؟

- ۱) قطره آبی که دارد درنظر گوهر شدن/ از کنار ابر تا دریا تنزل بایدش
 ۲) چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد/ به مهر آسمانش به عتیق برد
 ۳) در بهاران کی شود سرسبز سنگ/ خاک شو تا گل بروید رنگ‌رنگ
 ۴) شود ز نرمی بسیار خصم سرکش تند/ زبان شعله دراز از تنزل شمع است
پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: فروتنی (مفهوم ۱۹ ادبیات تعلیمی)

معنای بیت چهارم: همچنان که وقتی شمع آب شده، کوتاه می‌شود، شعله‌ای که به جانش افتاده، قوت می‌گیرد و بیشتر سرکشی می‌کند، فروتنی و نرمی در برابر دشمن نیز او را گستاخ‌تر می‌کند؛ پس این بیت در پرهیز از فروتنی بی‌جا است.

۱۱- پیام سروده زیر به کدام بیت نزدیک‌تر است؟

«آب را گل نکنیم / در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب / یا که در بیشه دور سیره‌ای پَر می‌شوید.»

- ۱) ما درخت افکن نه‌ایم، آن‌ها گروهی دیگرند/ با وجود صد تبر یک شاخ تر را نشکنیم
 ۲) آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ بی کجاست؟/ خون چکید از شاخ گل ابر بهاران را چه شد
 ۳) ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم/ جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
 ۴) مرغ کاو ناخورده است از آب زلال/ اندر آب شور دارد پر و بال

پاسخ تشریحی: از بخش آغازین این سروده معروف سهراب سپهری «پاسداشت محیط زیست» و احترام نهادن به طبیعت برداشت می‌شود که آشکارا فقط گزینه نخست ارتباطی با این مضمون دارد.

۱۲- پیام کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟

- ۱) خانه از پای‌بست ویران است / خواجه در بند نقش ایوان است
 ۲) مکن تا توانی دل خلق ریش / وگر می‌کنی می‌کنی بیخ خویش
 ۳) درم به جور ستانان زر به زینت ده / بنای خانه کنان‌اند و بام قصر اندای
 ۴) ز تیر تخش (کمان) یتیمان مگر نمی‌ترسی / از سوز سینه پیری که ناوک اندازد

پاسخ تشریحی: مفهوم مشترک سه بیت دیگر این است که ظالمان و ستمگران از پیامدهای کارهای خود در امان نیستند و سرانجامشان مرگ و نابودی است. (مفهوم ۷ ادبیات تعلیمی) مفهوم بیت نخست نکوهش «پرداختن به فرع و چشم پوشیدن از اصل» است.



درس دوم

۱- تصویر ارائه‌شده در دو بیت گزینه برخلاف دیگر گزینه‌ها، با هم یکسان نیست.

- ۱) زمین آمد از سم اسپان به جوش / به ابر اندر آمد فغان و خروش
بلرزید در زیر نعل سمند / زمین همچو از باد شاخ بلند
- ۲) چو برخاست از دشت گرد سپاه / کس آمد بر رستم از دیدگاه
از آن جایگه سوی ایران سپاه / برفتند برسان گرد سپاه
- ۳) ز تیغ دلبران هوا شد بنفش / برفتند با کاویانی درفش
از آن روی رستم سپه برکشید / هوا شد ز تیغ یلان ناپدید
- ۴) برآمد خروش سپاه از دوروی / جهان شد پر از مردم جنگ‌جوی
دو لشکر به روی اندر آورد روی / همه نامداران پر خاش‌جوی

پاسخ تشریحی: تصویر مشترک دو بیت در گزینه «۱»: زیر سم اسپان جنگ‌جو زمین به خود می‌لرزید. (بین «باد» و «شاخ» مکث کردید؟ تصویر مشترک دو بیت در گزینه «۳»: در هوا چیزی جز تیغ و شمشیر دیده نمی‌شد. تصویر مشترک دو بیت در گزینه «۴»: دو لشکر روبه‌روی هم صف‌آرایی کردند. در بیت اول گزینه «۲»، برخاستن گرد از دشت، نشانه‌ی به حرکت درآمدن لشکری عظیم است؛ اما در بیت دوم، افرادی با سرعت گرد (باد) خود را به لشکر ایران رساندند (در این جا سرعت حرکت گرد مورد نظر است نه بسیاری گرد و خاک حاصل از تاختن لشکریان).

۲- منظور شاعر از بیت «روی میوشان که بهشتی بود / هرکه ببیند چو تو حور ای صنم» از همه بیت‌های زیر، به جز برداشت می‌شود.

- ۱) دری بر این یمین از بهشت باز شود / نگار حورو شم گر نقاب بگشاد
- ۲) خانه ما چون بهشت است به رخسار تو حور / زین بهشت ار بتوانی، مرو ای حور، مرو
- ۳) فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند / غلمان ز روضه حور ز جنت به در کشیم
- ۴) بهشتی شد مرا نظاره آن روی گندمگون / اگر گندم برون انداخت از فردوس آدم را

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: **هرکه یاری زیبارو و حورسیما داشته باشد، در همین جهان گویی در بهشت است.** در بیت سوم، با آزاده‌ای آزاداندیش روبه‌رو هستیم که به اصالت اخلاق و درستی رفتار خود ایمان دارد و اگر فردای قیامت به جایی غیر از بهشت راهی‌اش کنند، آن‌جا نیز از حق و حقایق خود دفاع خواهد کرد! (سراینده این بیت شاهکار کیست؟)

۳- کدام بیت با سه بیت دیگر، نزدیکی معنایی ندارد؟

- ۱) حور خطا گفتم اگر خواندمت / ترک ادب رفت و قصور ای صنم
- ۲) گذشتم بر درت نادیده دیدار / بهشتی دیدم اما خالی از حور
- ۳) بر خدمت تو صحبت حور بهشت را / زاهد از آن گزید که عقلش قصور داشت
- ۴) صحبت حور نخواهم که بود عین قصور / با خیال تو اگر با دگری پردازم

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: یار من از حوریان بهشت زیباتر است (نزدیک به مفهوم ۲۸ ادبیات عاشقانه) **مفهوم بیت دوم:** تو مانند حوریان بهشت هستی^۲ (راستی «خالی» معنی «تُهی» می‌دهد؛ آن را که با «یک خال» اشتباه نگرفتید؟ «دیدار» این‌جا به معنی **چهره** آمده است.)

۱. خب در پایان این عصبان‌های دلنشین و آزادمنشانه، شاعر کمی هم جانب احتیاط را رعایت می‌کند و می‌گوید: حافظ نه حد ماست چنین لاف‌ها زدن / پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم!

۲. «قصور»، هم معنی «قصرها» می‌دهد هم «کوتاهی و خطا». در بیت‌های ۱ و ۳ و ۴ این واژه ایهام تناسب دارد. (خودتان بررسی کنید).



پاسخ تشریحی: مفهوم محور تست: عقل گریزی (مفهوم ۱۵ ادبیات عرفانی)

بیت‌های ۱ و ۲ در ستایش و سفارش به کارگیری عقل و خرد هستند.

معنای بیت چهارم: هم چنان که خواب چشم را می‌بندد، شراب هم عقل را اسیر خود می‌کند و همچنان که آب جامه را می‌شوید، پوزش و عذر آوردن نیز گناه را پاک می‌کند (بیتی زیبا از مثنوی ویس و رامین)

۸- معنای بیت «دیدی که خون ناحق پروانه شمع را / چندان امان نداد که شب را سحر کند» به همه بیت‌های زیر به جز نزدیک است.

- ۱) شمع بعد از کشتن پروانه قصد خود کند / خون ناحق شعله دامن قاتل می‌شود
- ۲) خون ناحق نگذارد نفس قاتل را / شمع را شد پر پروانه به گردن کفنی
- ۳) ز آتش شمع نه تنها دل پروانه بسوخت / که آتش شمع هم از شعله پروانه زدند
- ۴) «اهلی» اگر آن شمع به پروانه زد آتش / باشد که در او آتش پروانه بگیرد

پاسخ تشریحی: تصویر مشترک بیت‌ها: شمع پس از سوزاندن پروانه، خودش نیز می‌سوزد.

مفهوم محوری تست: خون ناحق، دامان قاتل را می‌گیرد و او را نابود می‌کند. (مفهوم ۲ ادبیات تعلیمی)

معنای بیت چهارم: «اهلی» اگر معشوق به هستی من عاشق آتش زد، امیدوارم که به مجازات قتل من گرفتار نشود و تندرست و سلامت باقی بماند:

یارب مگیرش ار چه دل چون کبوترم / افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت

۹- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر متفاوت است؟

- ۱) گر تیغ برکشد که مُحبتان همی زخم / اول کسی که لاف محبت زند منم
- ۲) به تیغم گر کشد دستش بگیرم / اوگر تیرم زند منت پذیرم
- ۳) عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم / سپر کنم سرو، دست ندارم از فتراک
- ۴) نرم نرمک ز پس پرده به چاکر نگریم / گفتمی از میغ همی تیغ زند گوشه ماه

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: خوش داشتن بیداد یار (مفهوم ۲۲ ادبیات عاشقانه)

بیت چهارم تشبیه نگاه زیر چشمی معشوق از پشت پرده به عاشق است: انگار که از پشت ابر، گوشه ماه نمایان شود.

۱۰- معنای این دو بیت با کدام یک از بیت‌های زیر تناسب بیشتری دارد؟

«چو گویی که وام خرد توختم / همه هر چه بایستم آموختم (توختن: به‌جا آوردن، ادا کردن) یکی نغز بازی کند روزگار / که بنشاندت پیش آموزگار»

آ) هر که نامخت (نیاموخت) از گذشت روزگار / نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ب) ز پند بزرگان نباید گذشت / سخن را ورق در نباید نوشت

ج) که چون آرموده شود روزگار / به یاد آیدت بند آموزگار

د) ز نشنیدن درس آموزگار / کفن بین که پوشیدشان روزگار

ه) پس مرا یارب به دانایان رسان / هم ز شر روزگارم ده امان

و) سرانجام چون گرددت روزگار / به زشتی شود بخت آموزگار

۱) آ-ب ۲) ج-و ۳) د-ج ۴) ب-ه

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: در همه حال (حتی در پیری و دوران خردمندی) شاگردی کردن و آموختن

معنای بیت ج: وقتی دچار تجربه‌های ناگوار می‌شوی، تازه یاد پند آموزگاران می‌آفتی.

معنای بیت و: وقتی به پند آموزگاران گوش نمی‌کنی، روزگار با خشونت و زاری همان پندها را برایت خوب جا می‌اندازد!



۱۱- مضمون کدام بیت هم‌راستا با دیگر بیت‌ها نیست؟

- (۱) داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو / کز باغ جهان لاله‌عذاران همه رفتند
- (۲) از رشک رخس بر جگر لاله نگر داغ / از سرو قدش سرو چمن مانده ز رفتار
- (۳) آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ بی کجاست؟ / خون چکید از شاخ گل ابر بهاران را چه شد؟
- (۴) از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی / وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

پاسخ تشریحی: مفهوم محور: تست؛ نابه‌سامان شدن روزگار

در بیت دوم، شاعر با کمک دو آرایه تشبیه برتر (تفضیلی) و حسن تعلیل در حال ستودن و توصیف یار خود است.

۱۲- مضمون کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟

- (۱) اشک سحر زدید از لوح دل سیاهی / خرم کند چمن را باران صبحگاهی
- (۲) صبح گاهی سر خوناب جگر بگشایید / زاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
- (۳) بر لب شام و سحر زمزمه عیش نیست / اشک چکیده است مهر، آو رمیده است صبح
- (۴) دعای صبح و آو شب کلید گنج مقصود است / بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی

پاسخ تشریحی: مفهوم محور: تست؛ سفارش به نیایش و رازونیا به‌ویژه در دل شب‌ها و دم صبح

مفهوم بیت سوم: نابه‌سامان شدن روزگار، دنیا سراسر در غم فرورفته است.

۱۳- مفهوم «بسیار خطا کردیم آن بود قضای تو» در کدام بیت زیر دیده نمی‌شود؟

- (۱) بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم / اگر موافق تدبیر من شود تقدیر
- (۲) قضا به ناله مظلوم و لابه محروم / دگر نمی‌شود ای نفس، بس که کوشیدی
- (۳) یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست / حکم تو کنی و عاصی‌ام نام نهی؟
- (۴) بر من قلم قضا چون بی من راندند / پس نیک و بدش ز من چرا می‌دانند؟

پاسخ تشریحی: مفهوم محور: تست؛ گناهی که از ما سر می‌زند سرنوشت و مشیت الهی است (جبرگرایی، مفهوم ۴۴ ادبیات تعلیمی)

نیایش + درس یکم

۱- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر همخوانی ندارد؟

- ۱) در کمترین-ضنح تو مدهوش مانده‌ایم / ما خود کجا و وصف خداوند آن کجا
- ۲) باور مکن که صورت او عقل من ببرد / عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست
- ۳) تو به سیمای شخص می‌نگری / ما در آثار صنع حیرانیم
- ۴) نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

پاسخ تشریحی: مفهوم گزینه ۱: وصف ناپذیری خدا (مفهوم ۴۰ ادبیات تعلیمی)

مفهوم مشترک سه بیت دیگر: به جای عشق ورزیدن به زیبایی‌های جهان، می‌توان عاشق آفریننده جهان شد.

جانم؟ منتظر پاسخ کلیدی هستید؟

به خط‌خطی‌های سمت چپ کادر نگاه کنید. شاید چیزی دستگیرتان شد 😊

این کار را کردیم که در نگاه اول، پاسخ تست‌ها لو نرود.

۲- منظور شاعر در بیت «گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده‌اند / ما را بس است رحمت و فضل تو متکا» در کدام بیت زیر

تکرار شد است؟

- ۱) حال بیمارمان دل را جز اجل چاره نبود / گر اجل بر دیگران زهر است، شد تریاک ما
- ۲) زنده هر کس از طاعت خود نفس / مرا تکیه بر رحمت توست و بس
- ۳) جلوه ناز تو ای سرو روان ما را بس / دولت وصل تو از هر دو جهان ما را بس
- ۴) تو را گر تکیه بر زهد و نماز است / مکن تکیه که خالق بی نیاز است

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: امید به بخشایش الهی (مفهوم ۴۹ ادبیات تعلیمی)

مفهوم بیت چهارم: خداوند نیازی به عبادت و طاعت ما ندارد؛ معلوم نیست در آن دنیا کسانی که به عبادت و طاعت خود می‌نازند.

نزد خدا عزیز باشند. به قول سعدی شیرازی: طریقت به جز خدمت خلق نیست / به تسبیح و سجاده و دلق نیست

۳- مفهوم کدام بیت با بیت‌های دیگر هم خوانی ندارد؟

- ۱) ما چو ناییم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست
- ۲) منم نای تو معذورم در این بانگ / که بر من هر دم می‌دمی گماری
- ۳) این جهان کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا
- ۴) دارند اگر سررشته‌ای در کف به ظاهر چنگ‌ها / در پنجه مطرب بود سررشته آهنگ‌ها

پاسخ تشریحی: مفهوم محوری تست: عامل همه کارهای ما خداست. (مفهوم ۷ ادبیات عرفانی)

معنای بیت سوم: این دنیا مانند کوهی است که همه کارهای ما را همچون پژواک به ما برمی‌گرداند (اگر خوبی کنیم، نتیجه‌ای خوب و اگر بدی

کنیم نتیجه‌ای بد خواهیم گرفت). (مفهوم ۲ ادبیات تعلیمی)

۴- مفهوم مصراع «خوش حمایت می‌کنی از شرع قرآن ای قلم» به مفهوم کدام مصراع زیر نزدیک است؟

- ۱) باد یزدان نگاهبان قلم
- ۲) قلم تو شهاب دیوان است
- ۳) این قلم هست ترجمان ضمیر
- ۴) نیست مغز اندر استخوان قلم

پاسخ تشریحی: اشاره دارد به آیه‌ای از قرآن که در آن شهاب‌ها مانع نزدیک شدن دیوان و اهریمنان به زمین می‌شوند؛ یعنی در این جا قلم

شاعر بر ضد دیو و اهریمن عمل می‌کند پس حامی و پاسبان شرع و قرآن است.



درس دوم

۱- از چند بیت مفهوم درستی برداشت شده است؟

- آ. درد عشقی کشیده‌ام که مپرس / زهر هجری چشیده‌ام که مپرس (درد عشق و هجران بیان کردنی نیست).
 ب. به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد / تو را در این سخن انکار کار ما نرسد (انتظار نداشتن وفا از یار زیبارو)
 پ. بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست (لبان یار به شیرینی قند است).
 ت. تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین / کس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت (گریستن در فراق یار)
 ث. شفای این دل بیمار جز لقای تو نیست / طیب جان خرابم کسی ورای تو نیست (درمان ناپذیری درد عشق)

- (۱) یک
 (۲) دو
 (۳) چهار
 (۴) پنج

پاسخ تشریحی: در بیت ب، اتفاقاً شاعر خیلی هم از اخلاق و رفتار یارش راضی است!

در بیت پ: لب گشودن، کنایه از سخن گفتن است و شاعر سخن یارش را به شیرینی قند می‌داند، با لب‌هایش کاری ندارد!

در بیت ث: شاعر به لقا و وصال یار امیدوار است و آن را دوی درد عشق می‌داند.

۲- مفهوم بیت «تا زَبرِ خاکی ای درخت برومند / مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند» به کدام بیت زیر نزدیک است؟

- (۱) کرد سیلاب حوادث ریشه کن کوه از زمین / بر نمی‌داریم دل زین خاکدان ما همچنان
 (۲) به عزیزان وطن یوسف خود را مفروش / که زر قلب بود نقد خریدار وطن
 (۳) سرمه چشم بود خاک غریبی صائب / همچو کوران چه کشی دست به دیوار وطن
 (۴) هر که دور از میهن خود در دیار غربت است / از برایش سرمه چشم است دیدار وطن

پاسخ تشریحی: مفهوم محور **تست:** **دلبستگی به زادگاه و وطن** (مفهوم ۳۱ ادبیات عارفانه)

معنای بیت اول: نمی‌دانم چرا سیل حوادث ناگوار دنیا- که می‌تواند کوه را ریشه کن کند- ما را ریشه کن نمی‌کند و نمی‌تواند کاری کند که از این دنیای پرافت و پرآشوب دل برکنیم. (دل کردن از دنیا)

در بیت‌های دوم و سوم، **شاعر از وطن خود گریزان است** و می‌گوید که نباید به دیوار وطن تکیه کرد و یوسف وجود خود را در اختیار عزیزان و حاکمان ایران قرار داد زیرا آن‌ها متقلب‌اند و به شاعران و هنرمندان بها نمی‌دهند.

اما در بیت چهارم، شاعر خاک وطن را سرمه و مایه بینایی چشم می‌داند؛ به ویژه برای آنانی که دور از وطن و در دیار غربت به سر می‌برند.^۲

۳- با توجه به معنا کدام گزینه برای کامل کردن بیت زیر مناسب است؟

«همت پیران دلیل ماست هر جا می رویم / قوت پرواز چون داریم ما»

- (۱) تیر از کمان (۲) تیر و کمان (۳) پر در کمان (۴) سیمرخ جان

پاسخ تشریحی: وقتی «همت» در مورد عارفان و صوفیان (پیران طریقت، صاحب‌دلان، پیرمغان و...) به کار می‌رود، معمولاً «اصطلاحی عرفانی» است و به **دعای خیر پیر و مرشد در حق سالک راه عرفان گفته می‌شود که باعث می‌گردد خداوند به آن سالک توجه خاصی بنماید و پیمودن منازل عرفان را برایش آسان‌سازی کند!** (نوعی پارتی بازی در عالم سیر و سلوک عارفانه است! 😊):

همت طلب از باطن پیران سحرخیز / زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

همت بدرقه راه کن ای طایر قدس / که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

در بیت صورت تست نیز، پیران خمیده‌پشت، دلیل و نیروسان حرکت جوانان هستند همچنان که **تیر از کمان** نیرو می‌گیرد. (دلیل: راهنما)

۱. این دو بیت از صائب تبریزی است که به دلیل خشک‌مذهبی‌های ریاکارانه دوران صفوی که جز شعر صد درصد مذهبی (مرثیه و تعزیه) همه اقسام دیگر شعر را مکروه و مردود می‌دانستند و برای شاعران بزرگی مانند صائب تبریزی ارج و اعتباری قائل نبودند، از ایران دل می‌کند و به هندوستان پناه می‌برد و اتفاقاً در آنجا بسیار محترم و محبوب زندگی می‌کند؛ همین است که خاک هندوستان را سرمه چشم خود می‌داند! (واقعاً که بر سر کشور ما چه‌ها که نیامده است!)

۲. این شعر از زهی معیری است و می‌دانیم که میهن پرستی و عشق به آب و خاک از دوران قاجاریه به بعد در میان مردم ما بسیار گسترش یافته است.



۴- همه بیت‌های زیر در مفهومی عارفانه مشترک هستند به جز بیت گزینۀ.....

- ۱) چشم نیکو باز کن در من نگر / تا ببینی نور حق اندر بشر
 - ۲) آن یکی را روی او شد سوی دوست / دیگری را روی او، خود روی اوست
 - ۳) می صبح و شکر خواب صبح دم تا کی / به عذر نیم شبی کوش و نالۀ سحری
 - ۴) گرت آینه‌ای باید که نور حق در او بینی / نبینی در همه عالم به جز سیمای درویشان
- پاسخ تشریحی: مفهوم محوریت نیست:** عارفان صاحب همت و کرامت هستند و می‌توان با یاری آن‌ها به خدا نزدیک شد یا در وجود آن‌ها خدا را دید.

معنای بیت گزینۀ ۲: چهرهٔ یکی به سوی خداست و خدا را می‌جوید اما چهرهٔ انسانی دیگر (عارف کامل) می‌تواند خود چهرهٔ خدا باشد؛ دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

۵- مفهوم کدام بیت هم‌راستای دیگر بیت‌ها نیست؟

- ۱) کشتی شکستگانیم، ای باد شرطه بر خیز / باشد که باز بنیم دیدار آشنا را
 - ۲) همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
 - ۳) ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید / هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند
 - ۴) به رحمت سر زلف تو واقفم، ار نه / ککش چو نیوَد از آن سو، چه سود کوشیدن
- پاسخ تشریحی:** بدون خواست خدا، کسی به او نمی‌رسد، کوشش ما بدون ککش از جانب خدا بی نتیجه است.
- خدا هرکسی را که به وصال خودش نمی‌رساند! باید از او خوشش بیاید؛ عشق دو طرفه است! بنابراین بدون خواست و یاری خدا، در راه عرفان نمی‌توان به مقصود رسید.
- مفهوم بیت دوم:** شرح شب هجران و پیام‌رسانی باد صبحگاهی میان عاشق و معشوق است.

درس سوم

۱- مضمون کدام بیت هم‌سو با سه بیت دیگر نیست؟

- ۱) با گلشن جمالش خاری است هر دو عالم / تا کی رسی به گلشن تا نگذری ز خاری
 - ۲) هر کاو نظری دارد با یار کمان‌برو / باید که سپر باشد پیش همه پیکان‌ها
 - ۳) جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست / گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند
 - ۴) من عاشق شمع رخ یارم، چه غم از نار؟ / پروانۀ دل سوخته از نار نترسید
- پاسخ تشریحی: مفهوم محوریت نیست:** لزوم تحمل سختی‌ها در راه عشق (مفهوم ۱۷ ادبیات عاشقانه)
- مفهوم بیت نخست:** نه دنیا نه آخرت، فقط عشق خدا (مفهوم ۲۵ ادبیات عارفانه)
- در بیت نخست، «با» معنی «با وجود» یا «در مقایسه با» می‌دهد.

۲- مفهوم ضرب المثل «سیر از گرسنه خیر ندارد، سوار از پیاده» از کدام بیت دریافت نمی‌شود؟

- ۱) ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید / معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است
 - ۲) شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل / کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها
 - ۳) به وصل دوست گرت دست می‌دهد یک دم / برو که هر چه مراد است در جهان داری
 - ۴) تو را که هر چه مراد است در جهان داری / چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری
- پاسخ تشریحی:** خیلی ساده است!

تست‌های سنجشی

بسته اول

۱ ناممکن بودن «خوردن بیش از رزق مقسوم» موضوع همه بیت‌های زیر است به‌جز.....

- ۱) ضامن روزی تو روزی‌رسان / دیده کور تو به سوی خسان
- ۲) بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی / خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
- ۳) اگر کنی طلب نانهاده رنجه شوی / و گر به داده قناعت کنی بیاسایی
- ۴) اگر به پای بیویی و گر به سر بروی / مقسمت ندهد روزی که ننهادست

۲ مفهوم بیت «دل چو کبوتری اگر می‌پیرد ز بام تو / هست خیال بام تو قبله جانش در هوا» با کدام بیت زیر در تضاد است؟

- ۱) دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند / از گوشه بامی که پریدیم پریدیم
- ۲) یارب مگیرش ار چه دل چون کبوترم / افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت
- ۳) مرغ دل باز هوادار کمان ابرویی‌ست / ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
- ۴) اگر در نگشایی ز ره بام درآیم / چه کنم آهوی جانم سر سودای تو دارد

۳ مفهوم مصراع دوم بیت زیر، در کدام گزینه دیده می‌شود؟

- «گریه دایم سیاهی را نبرد از بخت من / زاغ را بسیاری باران نسازد پر سفید»
- ۱) اگر از دست احسان مرهم دل‌ها نمی‌گردد / به خلق از خود تسلی‌دار باری اهل عالم را
 - ۲) نکونامی بزرگان را به پرگار از اثر ماند / ز فیض جام، ذکر خیر در دوران بود جم را
 - ۳) ندارد گریه من ابرویی پیش او صائب / و گر نه گل به دامن می‌دهد جا اشک شبنم را
 - ۴) ز حرف راست می‌آید به راه راست بد گوهر / لوای فتح اگر از تیغ بیرون می‌برد خم را

۴ موضوع توصیف در کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو / از پری باز ندانی دو رخ اهرمنا
- ۲) ابر آزاری چمن‌ها را پر از حورا کند / باغ پرگلبن کند، گلبن پر از دیبا کند
- ۳) ابر سیاه چون حبشی لایه‌ای شده است / باران چو شیر و لاله ستان کودکی به شیر
- ۴) شاخ انگور کهن دخترکان زاد بسی / که نه از درد بنالید و نه برزد نفسی

۵ مفهوم ضرب‌المثل «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» از همه‌ی آیات به‌جز بیت دریافت می‌شود.

(تعاونی سنجش ۹۱-۹۰)

- ۱) چه گفت آن سخن‌گوی پاسخ‌نیوش / که دیوار دارد به گفتار گوش
- ۲) مدتی شد که تا بدان امید / چشم دارد به راه و گوش به در
- ۳) لب مگشاگر چه در او نوش‌هاست / کز پس دیوار بسی گوش‌هاست
- ۴) به خلوت نیزش از دیوار می‌پوش / که باشد در پس دیوارها گوش



بسته دوم

۱ معنای واژه‌های «طیره، متکروار، مبرور، جواه، کنداور» در کدام گزینه همگی درست آمده است؟

- ۱) دلتنگ، ننگ‌آور، خیره‌چشم، بافنده، دلیر
- ۲) آزرده، ناشناس، مورد نیکی قرار گرفته، بافنده، پهلوان
- ۳) سیه دل، ننگ‌آور، خیره‌سر، ریسنده، پهن
- ۴) خشمگین، غریبانه، خوش‌خوی، عنکبوت، تنومند

۲ «عهد کردی که کشی فرصت خود را روزی / فرصت ار یافتی آن عهد فراموش مکن» با کدام بیت تناسب مفهومی دارد؟

- ۱) عهد و زنهار بسی رفت میان من و تو / عهد من مشکن و زنهار فراموش مکن
- ۲) از عمر گذشته جز گناهی بنماند / در دل به‌جز از حسرت آهی بنماید
- ۳) فرصت شمار صحبت کز این دورا راه منزل / چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن
- ۴) مرد بیدار کلیم است که بر تارک خویش / سایه تیغ تو را سنبل و نسربین داند

۳ مفهوم این سروده به کدام گزینه نزدیک است؟

«زندگی آتشکهی دیرنده پابرجاست / گر بیفروزش رقص شعله‌اش در هر کران پیدااست / و نه خاموش است و خاموشی گناه ماست»

- ۱) زین آتش نهفته که در سینۀ من است / خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت
- ۲) از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند / که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
- ۳) همه گفت و بر خویشتن می‌گریست / که مر خویشتن کرده را چاره نیست
- ۴) سوختگان عشق را کام دل است در بغل / طرّه شعله می‌کشد رقص کنان سپند ما

۴ مفهوم بیت «عجب مدار که در عین درد خاموشم / که درد یار پری چهره عین درمان است» با کدام بیت زیر

تناسب دارد؟

- ۱) چه سان خاموش باشم بی‌تو کز درد تمّات / تپش بر جوهر آینه موسیقار می‌بندد
- ۲) ای طبیبان علاج تا چندم / چاره کی درد غم ز درمان شد؟
- ۳) به جان زخم تو را مرهم چه باید؟ / اگر هم زخم تو مرهم نگردد؟
- ۴) بی‌درد ز درد نالان گشتی / خاموش که عرض دردمندان بردی

۵ مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر یکسان نیست؟

- ۱) شرر به آتش و شب‌نم به بوستان برگشت / حضور خاطر عاشق هنوز در سفر است
- ۲) در شبستان عدم باشد حضور خواب امن / نیست جز تشویش خاطر در حضور زندگی
- ۳) کی شود این روان من ساکن / اینچنین ساکن روان که منم
- ۴) هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای / من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بسته سوم

۱ معنی چند واژه در کمانک کنارش درست آمده‌است؟

کرنا (شیپور)، غان (نوعی درخت سوزنی برگ)، درای (پُتک)، تفقّد (تنگ‌دستی)، درزی (خیاط)، کرور (خرمن)، چارق (پاتابه و کفش)، شعوده (شعبده)، دیجور (تاریک و سیاه)

- ۱) چهار ۲) پنج ۳) شش ۴) هفت



۲ مفهوم بیت «گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌ای نیست / گوشه چشمت بلای گوشه‌نشین است» با کدام یک از ابیات زیر تناسب دارد؟

- ۱) دو یار زیرک و از باده کهن دو منی / فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
- ۲) نکرد گوشه ابرو به سوی گوشه‌نشینان / کمان ابروی او میل گوشه گیر ندارد
- ۳) گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم / گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
- ۴) میل من سوی وصال و قصد تو سوی فراق / ترک کام خود گرفتم تا برآید کام دوست

۳ مضمون عاشقانه این بیت حافظ در کدام بیت زیر دیده می‌شود؟
صبا خاک وجود ما بدان عالیجناب انداز / بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

- ۱) ندارم دست از دامن به جز در خاک و آن دم هم / که بر خاکم روان گردی به دور دامت کردم
- ۲) من ای صبار ره رفتن به کوی دوست ندانم / تو می‌روی به سلامت سلام ما برسانی
- ۳) خاکی از ره گذر دوست به کوری رقیب / بهر آسایش این دیده خونبار بیار
- ۴) گفتم ز خاک بیشترند اهل عشق من / از خاک بیشتر نه که از خاک کمترین

۴ مفهوم کدام بیت هم‌راستای بیت زیر است؟
«به موج آویز و از ساحل بپرهیز / همه دریاست ما را شبانه»

- ۱) اضطراب موج را ساحل بود فریادرس / خاکساری می رسد آخر به داد سرکشی
- ۲) برو این دام بر مرغی دگر نه / که عتقا را بلند است آشیانه
- ۳) بی‌قرارانیم حرف عافیت از ما مپرس / موج ما را نیست بر لب نام ساحل جز گره
- ۴) ای تن آسان مانده در ساحل به استخلاص ما / همتی بگمار کاندر موج طوفان اندریم

۵ کدام بیت با سایر ابیات تقابل معنایی دارد؟

- ۱) در نوش و نیش کن به حریفان موافقت / با هر که هم‌پیاله شدی هم‌خمار باش
- ۲) ای بسا دوست که با دوست زند لاف وفا / لیک گاه عمل از وی بری و بیزار است
- ۳) یار باید یار را غمخوار باشد در بلا / زو جدا هرگز نگردد گر شود از جان جدا
- ۴) شانه می‌آید به کار زلف در آشفنگی / آشنایان را در ایام پریشانی بپرس

بسته چهارم

۱ معنی چند واژه در کمانک روبه‌روی آن نادرست آمده‌است؟
خیزران (خرمن)، گازر (سقط‌فروش)، یارستن (کمک کردن)، عقده (گره)، بلم (زورق)، تبیره (دهل)، سیره (پرنده‌ای خوش آواز)، محاق (خفگی)

- ۱) سه
- ۲) چهار
- ۳) پنج
- ۴) شش

۲ مفهوم کلی کدام بیت درست برداشت نشده‌است؟

- ۱) خرد را چاشنی بخش از کالمم / زبان را چرب و شیرین کن به کامم (از راه هنر کسب روزی کردن)
- ۲) دی بر سر مردهای دو صد شیون بود / امروز یکی نیست که بر صد گرید (بسیاری کشته‌شدگان)
- ۳) ای گل که موج خنده‌ات از سر گذشته است / آماده باش خنده تلخ گلاب را (ناپایداری خوشی‌ها)
- ۴) دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد / طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش (نوآوری در عرصه شعر)



آزمون سراسری خارج از کشور، اختصاصی رشته انسانی، تیر ۱۴۰۲

۱ کدام بیت با بیت زیر، قرابت مفهومی دارد؟

«کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد»

- ۱) حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار / برو از درگهش این ناله و فریاد ببر
- ۲) مجوز خاطر ناخوش تلاش معنی خوش / سخن طراز قلم از دماغ تر باشد
- ۳) هیچ کس را نیست انصاف ده ای حاکم حق / این زبان قلم و فکرت خاطر که مراسم
- ۴) خشک است شعرم آخر دیر است تا مرا / از بحر شعر نوک قلم تر نیامده است

۲ مفهوم کدام بیت، در بیت زیر نهفته شده است؟

«تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او / زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند»

- ۱) در چین زلفش ای دل مسکین چگونه ای / کاشفته گف باد صبا شرح حال تو
- ۲) آن دل که سفر کرده به چین سر زلفت / یا رب که در آن شام غریبان به چه حال است
- ۳) شد به چین سر زلف تو و این عین خطاست / تا من دلشده را از سفر او چه رسد
- ۴) در چین طرّه تو دل بی حفاظ من / هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد

۳ مفهوم کلی کدام بیت با بیت زیر «تضاد» دارد؟

«بگشود گره ز زلف زرتار / محبوبه نیلگون عماری»

- ۱) دوش چو سلطان چرخ تافت به مغرب عنان / گشت ز سیر شهاب روی هوا پرنسان
- ۲) هزاران نرگس از چرخ جهانگرد / فرو شد تا برآمد یک گل زرد
- ۳) چو از کوه بفروخت گیتی فروز / دو زلف شب تیره بگرفت روز
- ۴) هر صبحدم آن ترک پری رخ ز شبستان / چون چشمه خورشید درخشان به درآید

۴ کدام بیت با بیت زیر، قرابت مفهومی دارد؟

«عشرتی دارم به یاد روی آن گل در قفس / عشق افکنده است با یوسف به یک زندان مرا»

- ۱) دل آگاه در این غمکده خرم نشود / یوسف آن نیست که در گوشه زندان خندد
- ۲) هرکه را دست دهد طلعت یوسف در چاه / خوش تر از مملکت مصر بود زندانش
- ۳) از عزیزان هیچکس خوابی برای من ندید / گرچه عمری شد که چون یوسف به زندان مانده ام
- ۴) عشق هیبهات است در خلوت شود غافل ز حسن / نیست در زندان زلیخا از مه کنعان جدا

۵ کدام بیت با بیت زیر، تناسب مفهومی دارد؟

«ما گرچه مرد تلخ شنیدن نه ایم؛ لیک / تلخی که از زبان تو آید شنیدنی است»

- ۱) ترش روی بهتر کند سرزنش / که یاران خوش طبع شیرین منش
- ۲) تلخ کی باشد کسی را کش برند / از می آن زهرماران سوی قند
- ۳) ترش نباشم اگر صد جواب تلخ دهی / که از دهان تو شیرین و دلنواز آید
- ۴) از آن جمله تلخی که بر من گذشت / دهانم جز امروز شیرین نگشت

پاسخ آزمون های سراسری

پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، داخل ۱۴۰۰

۱ ۴ مفهوم مشترک بیت صورت سوال و گزینه ۴: از خودگذشتگی و ایثار و ترجیح دیگران بر خود مفهوم مورد نظر در دیگر گزینه‌ها:

بیت نخست: جان فشانی عاشق در برابر معشوق

بیت دوم: کوتاهی دست عاشق از وصال یار، علی‌رغم رسیدن اهل هوس به وصال معشوق

بیت سوم: رنج فراوان زندگی و تحمل آن در تمام عمر

۲ ۲ مفهوم مشترک بیت صورت سوال و گزینه ۲: دور اندیشی و آینده‌نگری (متناسب نگاه داشتن دخل و خرج) مفهوم مورد نظر در سایر گزینه‌ها:

بیت نخست: همانطور که روشنی آفتاب به هیچ سوختی نیاز ندارد، بخت بلند فرد مورد ستایش این بیت نیز به کمتر جز خودش وابسته نیست.

۳ ۴ بیت چهارم به **ازلی بودن عشق** و فتنه‌انگیزی عشق در آغاز عالم اشاره دارد اما سایر بیت‌ها به ابدی بودن عشق و جاودانگی آن اشاره دارد.

۴ ۴ مفهوم بیت الف: غم پرستی عاشقانه

مفهوم بیت ب و ه: انتظار عاشقانه

مفهوم بیت ج: تنهایی عاشقانه

مفهوم بیت د: وصفی از وصال عاشقانه

۵ ۱

پاسخنامه آزمون سراسری، رشته انسانی، خارج ۱۴۰۰

۱ ۱ در بیت نخست، این که فلک فتنه کند و گریز از فتنه‌های آن ابلهانه باشد، اشاره به جبرگرایی است که کامل در این کتاب برایتان توضیحش آمده.

بیت دوم بخشی از دفتر اول مثنوی معنوی است که در این بیت و چند بیت قبل از این بیت به شرحی از حالت فنا می‌پردازد. از چند بیت قبل‌تر، سنگی بر سبوی وجود می‌زند و این از بین رفتن و فنا را مقدمه کامل‌تر شدن می‌داند. (ای ز غیرت بر سبوی سبوی زده / و آن سبوی اشکست کامل‌تر شده) به هر حال بدون تسلط بر آنچه در مثنوی گذشته است ممکن است داوطلب بیت را شرحی از تحقیر و سرگشتگی بداند. در این موارد بهتر است مفهومی که به آن اطمینان بیشتری داریم (گزینه نخست) را انتخاب کنیم. بیت سوم به عاشق ماندن اهل عشق تا پایان زندگی و عمر اشاره دارد. بیت چهارم، طلب سهل‌شدن جان‌سوزی عشق از خداوند است، نه طلب و تمنای خود عشق.

۲ ۲ در بیت دوم، شاعر خود را در جنون از همه بالاتر می‌داند به گونه‌ای که مجنون‌ها و دیوانگان مشهور شهر پیش او عاقل می‌نمایند. در سایر گزینه‌ها اشاره مستقیم به تقابل عشق و عقل و چیرگی عشق بر عقل مشهود است. (هر چند، بیت دوم نیز برای پایین نشان دادن سطح جنون دیگران آن‌ها را عاقل می‌داند و به نوعی به تقابل این دو مفهوم اشاره دارد ولی اشاره مستقیم به این تقابل و خصوصاً ارزشمندتر بودن و غلبه و چیرگی عشق بر عقل ناتوان ندارد).

۳ ۴ مفهوم مشترک بیت صورت سوال و گزینه ۴: برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا و تعلقات آن بُرید. مفهوم مورد نظر در سایر گزینه‌ها: